

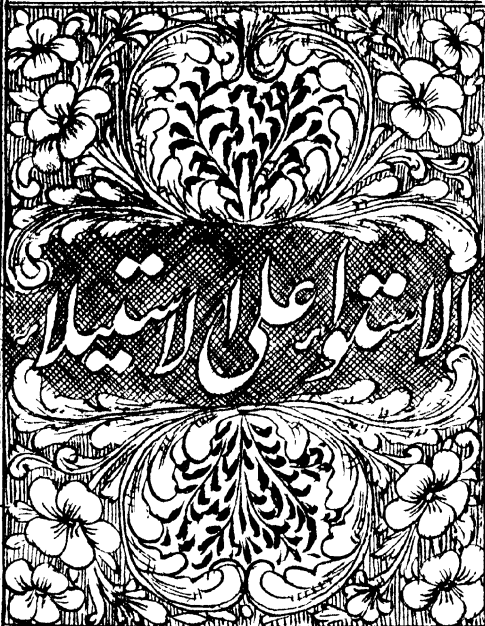
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190154

UNIVERSAL
LIBRARY

صنایع محکم و مرکب افضل خلاصه سوزن
بعون معینان و دل‌نشینان

کتاب لاجواب مصنفه مولوی غلام محمد خان صاحب خفی زند رانی الموسوم به



حسب فرمائش جناب شیخ حافظ الیقین صاحب بیس اعظم شهر خیر آباد

در مطبعه می‌نشری لاشعوب طبع معینان
در مطبعه می‌نشری لاشعوب طبع معینان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمدنا محدود و مراحید را که ذات تقدس او مبدع و مرجع هر موجود است
 در و دنا محدود و مراحید را که ذات پاکش سجد آئینی محمود است و مناقب
 و افضر برآل و صحاب وی که خود وصف آنها گفته اند و بشارت کامل
 مگر و می را که صدق ما انا علیه و صحابی گشته اند بدان
 نور اللہ تعالی قلبک که این عاصی پر معاصی موسوم غلام محمد
 حنفی ثم چستی بدیو انخانه عامل محمد خان صاحب سلمه المنان
 ولد الصدق جناب آصف محمد خان صاحب مرحوم که و ات

دار الاسلام شهر بھوپال است بہ نوشتن تحقیق الایمان فی استواء الحرمین
 مشغول بودم کہ ناگهان روزی خان موصوف از در آورده در من
 نگاه کردند و دست بر سرم نہادہ بنیظ فرمودند کہ چہ میکنی ہنویار باش
 و در چہ بلا گرفتاری کہ شب و روز ترا از نوشتن فرصت نیست پس
 از ان منکہ فرج خانوالاشان را متغیر دیدم تبرس آدمم و آستادہ
 از او شان عرض کردم کہ قربانت شوم چہ میفرمایید ہر چہ فرمایید
 بسجا آرم آنوقت خان عالی خاندان رسالہ استیلاء علی الاحترار است
 نویس بدستم نہادند و فرمودند کہ تبیین این رسالہ ایست عجبو بہ
 پراز مکرو فریب کہ صاحبش نہایت بی ادب و گستاخ است کہ در
 شان آقاسی نامدار ما بزر باینما کردہ است پس اگر می توانی
 بہر داین رسالہ سپرد از او نوشتن تحقیق الایمان دست بردار کہ
 سودت نمی افتد چونکہ خان ممدوح محسن این عاصی ہستند و بندہ
 نمکخوار او شان تبرک کفران نعمت پرداختہ لہذا از حکم او شان

سیرت افتخار آتاعرض کردم که پاس نذهب ضرورت ایشان تحسین کردند
 و فرمودند آنچه که در شان اهل حق و علمای ربانی بی ادبی گستاخیا
 کرده است بدفع آن بکوش این نمیگویم که دین و آئین خود را بر زمین
 بلکه هر چه حق باشد از اظا هر کن کند ابر غیب و تا کید خان موهوم
 تحریر تحقیق الایمان را ملتوی داشته به تسوید این رساله پرداختم
 و نام وی الاستوار علی الاستیلاء و نهادم که از استوای تقدیر
 بخمال استیلاء ترک احتوا نشود در عقاید باید فهمید که او تعالی با
 جمیع اسماء و صفات تقدس خود از حد و حدود پاک است که
 شبیه و مثال را بجزرت قدس او راه نیست جل برهانه و صفات او
 تعالی که در قرآن و حدیث مذکور اند همه حق اند لیکن بلا کیف و
 ایمان بدان صفات واجب است اما بلا تشبیه و در بون آن
 صفات مقدس شک نیست الا بلا جسم و ذکر آن صفات مقدس
 در وقت تلاوت رواست گر بلا و هم زیرا که او تعالی اجل نشانه بلا هم موجود

موجود است و با بداع خویش موجود و بی اعداد و واحد است و بی دست
 و دستگیر و هوائ و شکفتن و تحجاب علیم است و بی اسباب قدر و سبب
 چشم بصیر است و بی گوش سمیع و بی حلول قریب است و بی
 اتحاد محیط و بی جهت فوق است و بی مستقر مستوی بر عرش و
 بی زبان گویا است نه بکف و صوت و جمعیت ذاتی باشیا
 وار و نه بحسب و موت جل برهانه و تعالی شان از اینجا باید فهمید که چند
 از ادگان از فرقه اهل هوا بر آمده خود را در حضرات جنابله می زنند
 و بر سر ذات او بحیث غرض سجانة جهت فوق ثابت میکنند و میگویند
 که او تعالی غراسمه بذات تقدس خود مستقر بر عرش است لهذا من
 نام او شان استقراریه نهادم که او شان خدا را فقط بر عرش مستقر
 نشسته میدانند تجلا و تکلمین اهل سنت که ایشان بر نفسی جهت
 و استقرار آماده اند اما در فوق تقدس موافق آن جنابله و در نفسی و
 اثبات استقرار خیلی مخالفت ازینها بر خاسته که آن جنابله قایل

استقرار اندوختگمین اہل سنت قایل استو انجلاؤن جسمہ کہ ایسما
 بر آہو تعالیٰ غرا جسمہ جسم و مکان و جہت فوق و استقر اثابت میکنند
 نیکن و جہت و استقر اربان خالہ مو فقت دارندند و جسمہ و مکان
 در فوق تقدس مہمہ مو افق یکدیگر اندگر از فائدہ آن خالہ فوق خند
 سہیزنا و در شرب جسمہ جسمانی و اتصال مکانی و زمانی و فوق
 محدود و معانی عیمان است کہ دیدن در و نیست بخلائت منظمین
 اہل سنت علیہم السلام کہ آوشان متکایان فوق اند کہ آزان جسم
 و مکان زمان و جہت و استقر و محدود و غیرہ بلکہ اولیبت بان
 فوق تقدس اند کہ پیش آن این چیز ہا را گنجایش نیست پس آن
 فوق تقدس فوق است بلا کیف چنانکہ بود و غیر متناہی چنانکہ
 مہست آو در زیر و بالا جا نکر فتنہ کہ در فہم و ادراک و کشف و کرامت
 گنجد بلکہ مہم جہات و جنب آن فوق تقدس معدوم اند نہ نسبت آن
 فوق تقدس کہ اورالایق است بر جمیع خلائق برابر غیر ممکن کہ آزان

نفی آنها نفی این لازم آید پس همین است مذہب متکلمین اهل سنت
 و مذہب اربعه و تشک نیست که ابن مذہب صحیح محکم تر و مضبوط است
 باقی ماند صاحب احتوا که او شان نیز از بهترین اهل سنت اند و از متشرک
 و جمیه و مجسمه و کراسیه و غیر هم نیز اراند که از میان اهل سنت حرف
 اختلافات تکلمین و مخالفه علیهم الزنون را برداشته و جوده استدلال
 آنها را نسیب خود هیچ رساله خوانند و ندعا و الله نه آنکه صاحب
 احتوا سلمه الله تعالی ضایع اهل سنت اند و یا مخالفه علیهم الزنون
 جدا از اهل سنت افتاده اند که در او شان امام شوکانی علیه الرحمه
 برون از اهل سنت قدم زده بنظر صاحب استیلاء مجسمه برآمدند با و
 که امام شوکانی علیه الرحمه اهل حدیث انداز پیشوایان اهل سنت
 بودند اگر شوکانی بدان علوم ارب مجسمه گشتند باز صاحب
 استیلاء از کجا اهل سنت گردید که رساله بنظر کورش رسید که از ان امام
 شوکانی مجسمه برخاستند پس خاک در نظری که سرداران اهل سنت را

محبسه بنیدر حال آنکه صاحب استیلا خودش ولایت اهل تحبیم است نه امام
 شوکانی که صاحب استیلا بجاقت میجو امام اجل را محبسه خواند که تا
 اهل سنت بدنبالش رفته در سر پرده محبسه جاگیر نخبیا لیکه مسکن
 پیشوایان ما در جنب محبسه است پس ازین رفرقتن زای صاحب
 استیلابی پرده هویدا شد که خودش از اهل سنت نیست که در پیکو
 اهل سنت امام شوکانی و صاحب احتوا را ندید همچو روافض که اکثر
 اولیا و جمیع سادات را در اهل سنت نمی بیند پس اگر صاحب استیلا
 از اهل سنت بودی اورا بایسته که اهل حق را در حق دیده از خطا
 و سوسه انگیز خود باز گردیدی ورنه غم نیست که اهل سنت چنین متهم
 کذاب را در حلقه محبسه بنیدر پس عجب نیست که صاحب استیلا با عوام
 مبوش ربایان و تکیه نشینان امر تشر مثل جو آد علی شاه و مانند آن
 رساله استیلا ساخت که جوابش آسان تر نیست اما بان ادعای
 دانشمندی این بلای ناگمانی بر او از کجا رسید که از استیلا

فظن بر ذواتی حقیقی پرداخته در شان علمای ربانی آن بی ادبی
 و گستاخیا نمود که آن پیش نقات بالکل نارواست بلکه نقات
 همچو دیو یا وه گور معتبر نمی دانند که بدایش راه ضلالت بندد زیرا که
 در زشت گوئی بدایت نیست که ضلالت در راه نیابد بلکه چنان
 زشت گوین بر از ضلالت و تهی از بدایت است باید دانست
 که نسبت چیزی که بسوی ادنی مسلمان روان باشد باز نسبت آن
 چیز را بجنور علمای ربانی تصور کردن خیلی ضلالت در پیش است زیرا که
 اهل سنت باین سبک نرفته اند که بی تحقیق بر اهل حدیث تکیه
 گیرند و یا اهل حدیث که فقهار از اهل حق شمارند پس آگاه باشید
 که همیشه از تراشیده اهل نفاق اند که آزان آتش در حرم اهل سنت
 میزنند و میخواهند که از شررش خوشه خنثیلیان سوزد مثل صاحب استیفاء
 که در وادی مهم از راه تعصب رساله بنظر شوخش رسید که صاحب احتواء
 از ان مخالف اهل سنت برخاستند عاشاره کلا که صاحب احتواء

مخالف اهل سنت باشند بلکه صاحب استواء در میان اهل حق امام
 وقت خود اندر زیر که باین جاه و چشمت عالم با عمل و تبع سنت اند
 که گوید علم و عمل و اتباع سنت درین زمانه نظیر ندارند و اگر صفات
 محموده که آن متعلق بحضرت انسان اند ایشان نیز بآن صفات موصوف
 اند و در شرافت و نجابت اطهر من لشمس حجابی گفتن نیست اگر بنظر
 انصاف بینی راست و بی ریای گویم حجابی خوشامد نیست زیرا که در
 امور دنیوی من پروردگار صاحب استواء اندازم که چای پلوسی کنم و ایشان
 نیز از خوشامد گویند و ریای کاران را غنی نیستند زیرا که در شرب و نشان
 ریای جا نگرفته است و نه ریای کاران و در و عمو گویان را بدر بار او نشان
 بار است پس اگر صاحب احتوا باین رتبه عالمی که در خود است بنحیله
 صاحب استیلائی نیامدند باز صاحب استیلا را که سنی میگوید که
 در دین و آئین خویش آتش افروز در حالانکه در افترا پرورانی صاحب
 استیلا کسی را شک نیست چنانچه این فقره غیر مفیدش بر بنوعیش است

میکنند قوله رساله بنظم رسید که در آن ثبوت مکان و جهت فوق چنانچه
 مذکور جمله خنابله و مجسمه است برای منزه سبحان میکنند الی آخره مثل
 مشهور است که دروغ گویم بر روی تو و صادق آمد که دروغ گو را حاشا
 نباشد ای غافل که خنابله علیه السلام نفران بر او تعالی عز اسمیه مکان
 ثابت کرده اند که در نظر احوالت برنگ مجسمه آیدند و کجا صاحب احتوا
 در احتوا و کز مکان کرده اند که مالیش به مجسمه یافتی پس همین بهتانات
 از وسادس و خطرات تست همچو خاک خشک که بدیوار اهل سنت
 نمی چسبند که او شان بدبنالت رفته از جمله مهملات صاحب احتوا
 را در غیر خود بینند اگر چه صاحب احتوا بدانانی کاری کردند که از اقوال
 و روایات مختلفه بلا تدریق رساله احتوا نوشتند اما در آن مذکور
 را دانمودند که معلوم خود می ساختیم که او شان از کدامی اهل سنت اند
 لیکن اهل سنت و جماعت که در مذکور شان احتیاط عظیم است
 او شان را نشانده که بموجب لفظ المؤمنین خیر مثل صاحب استیلاء

عرضند و هم قدم زده صاحب احتواء را خارج از اهل سنت شما زیر آنکه
 اینکار کار بخیر و دان است که هر چه بوییم در خیال شان میرسد بسیار خسته
 از آن سخنمانده اهل حق را برابر باطل می پذیرند و خود را محقق دانسته
 بر راه راست می گمارند و آنکه صاحب استیلاء موافق اهل سنت منکر
 جهت فوق گشته که او تعالی را جبهتی نیست اینک راست گفت اما
 صفات ذاتی و فعلی او تعالی غیر سبحانه را چرایی از کیفیت نیست
 که به انکار جهت رفته گاهی مع انکیف و گاهی بلاکیف حروف نیزند
 باز بانکار جهت چرایی آید انکیف که چیز مع انکیف که با است
 که بدون جهت باشد که رساله بتطبیق تیره اش رسیده که در صفات الهی
 جل برهانه کیفیت بلا جهت بود اشد حال آنکه هیچ کیفیت خالی از
 جهت نیست و او تعالی غیر سبحانه با صفت های تقدس خود ازین
 سخنهای خبیلی پاک است که حد ندارد پس اهل سنت و جماعت را
 و هم نگرفته که بر سخنهای چرب سا لوسیان عمل نموده حضرات حنا بله

علیهم الرضوان را کافر سازند تا وصف که جنابله همه اهل حدیث
 اندازا کابر اهل سنت پس اگر آنها بگمان فاسد صاحب استیلاء
 کافر شدند باز در جهان مسلمان کسیت که صاحب استیلاء را مسلمان
 بیند و صفات جناب باری غر سبانه و جل سلطان را انزله و مبر را
 از حوادث زمانه ندانسته مثل صاحب استیلاء در دین و ایمان خویش
 خلل اندازد آنتهی ای غافل نمیدانی که هر چه در خیال و اوراک
 قاصر مای در آینه همه مخلوق او نیر غر شان و همه صفات تقدس
 او تعالی قدیم اند بلا کیف قائم بذات تقدس او تعالی غیر مخلوق
 جبل سلطان که نه عین او تعالی می توان گفت و نه غیر او تعالی و
 او حضرت احدیت جلت عظمته با قرب و سعیت و احاطه ذاتی فوق
 همه مخلوق است برابر بلا کیف و جبهت و حلول و اتحاد آن
 قرب و سعیت و احاطه ذاتی که مخلوق الا حق است که در آنها
 کیفیت و جبهت و حلول و اتحاد و غیر هم پیدا می شوند پس اگر

کسی نخواهد که از فوق تقدس فوق العرش مراد خود گیرد که الله تعالی
 عن اسمہ بذات تقدس خود فقط بالای عرش است گویا او سنگ
 وَمَا الْقَائِمُ فَوْقَ عِبَادِي وَيَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
 گشت و اگر خواهد که از قرب و معیت فقط علی مراد خود گیرد پس او
 مِنْكُمْ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ وَهُوَ
 سَمْعَكُمُ إِنَّمَا كُنْتُمْ شُرَكَاءَ لَكُمْ فَاصْبِرُوا وَهُوَ
 او نیز غرض آنست که فقط بعلم او تعالی جل برهانه که مراد از ذات علم خیزد
 و دیگر آنکه در آیت قرب و لکن لا تبصرون صریح دلالت میکند بر بودن
 قرب و معیت و احاطه ذاتی و رزق بجایش و لکن لا یعلمون چه را
 کفایت نکند که بمنیران عقل سنجیده می آمد که عین او تعالی علم او تعالی است
 و مزید بر آن اینکه اهل سنت چو ابنو زفر سوذند که علم او تعالی عین
 ایتعالی یا غیر او تعالی است حال آنکه فهم و ادراک شان در حدود
 حوادث چنان تاخته که دیگران بگرد او شان پی نبرده اند لیکن با صفت

این کمالات او شان نیز و کنهیات ذات و صفات جناب باری
 غر سبجانہ حیران و سرگردان مانده دم در کشیدند و ایمان مغیبت آفرینند
 کہ پروردگار ما است جل سلطانہ لیکن نہ بان شایکہ در تصور ما گنجد
 بلکه بان علو مراتب کہ جناب قدس اور الایق است جل پر جانہ
 زیرا کہ او تعالیٰ با اسما و صفات خویش یگانہ است یعنی شریکی
 ندارد کہ تپوسل آن در فهم قاصر ما آید غر سبجانہ از صفات او تعالیٰ
 هیچ صفتی بمخلوق او نرسیده کہ از تشبیه و تمثیل ذات و صفات
 او تعالیٰ غر سبجانہ در خور فهم قاصر ما آندہ بسرا تیم کہ آفتاب همچو ذات
 او تعالیٰ است و پر تو او مثل علم او تعالیٰ چه نسبت خاک را با عالم
 پاک خبر دار کہ آمیمہ از آورده محفامی اہل باطل است مثل آفتاب
 پرستان کہ دارم از رشتہ عنکبوت ساختہ در گرفتن عنقمامی کوشند
 و شمیر از برگ توت گرفتہ بخیمال عالم بالامی پرند و بی چشم و پا در
 دیدن کوه قاف می پویند و اسی صدہ اسی بر این میزدان کہ

بحماقت از تشبیه تنزیهی رومی جویند که او به تشبیه نمی ماند بسبل
 برهانه و آورا پاکیزه از جهت و کیفیت نمی دانند جل سلطانانگیست
 فوق و کیفیت تشابه قایل گشته اند که او تعالی در جهت فوق متعظم
 بر عرش است بعنوانیکه عرش از وحالی نمی شود و دیگر همه اشیا
 محاط علم او بند نه محاط ذات او تعالی زیرا که او تعالی جدا از مخلوق
 خود است فقط بذات تقدس خود بالای عرش نشسته قهر اگر گرفته
 است و کرسی قدم جایی اوست با وصف که بر آخر شب با سمان
 و نیامی آید اما عرش بالای او نمی شود زیرا که او بر عرش قائم است
 بر غیر عرش و عرش مکان اوست بدلیل و هو مکانه رفاه الهجاری
 نه غیر عرش الی آخره غرض چگویم وجه نویسم از پیشانیهای این
 بزرگواران که سخن از وی بهم رسانیده بلا تحقیق لفظ نامی رسانند که او
 تعالی فقط بر عرش جا گرفته و علم او محیط همه اشیا است نه ذات او
 آیا در پیش قدر احاطه بکل شئی علما + وکان الله

بکل شیئی محیطاً را چه از نفوس قرآنی نمیدانند که گرسبت با حکما
 احاطه ذاتی می برآیند با وصف که جناب احدیت عزسجانه بندگان خود
 را با احاطه ذاتی نیز آگاه کرده است که تا از علمی ذاتی را انکار نه نمایند بلکه
 ایمان بعیب آرند که پروردگار ما بذات تقدیس خود محیط اشیا و قریب اشیا
 است و جمعیت با اشیا داروستوی برعکس است و ستوی با آسمان
 است و فوق همه اشیا است برابر اما بلا کیف جل سلطان و تعالی شانه
 دور تا ویلات صفات تقدیس نکوشند بلکه تواله العلام الیه نمایند که هر چه مراد
 جناب تقدیس او باشد جل برهانه او و تعالی را از جسم و جسمانی و اتصال
 مکانی و زمانی صاف دانسته محبت و حلول و اسما و غیر هم را بجناب
 تقدیس او راه ندهند و او را از همه عیوب پاک دانسته از تشبیهات
 بچویند و هر قدر هفتما می او تعالی که در قرآن و حدیث وارد اند مجرب
 اش ایمان آوردیم همچو صفات خلایق ندانند و نه خلایق را در نور آن
 صفات بینند زیرا که خلایق با جمیع صفات خود حادث اند تغیر پذیر در

حدود و حوادث که احتیاج بآن صفتها دارند و بغیر آن صفات کاری
ازینها نمی برآید که محبت برای او شان موضوع گشته و او تعالی عزیز
با جمیع اسماء و صفات تقدس خود قدیم ازلی و باقی ابدیست که این
چیزها را بجانب تقدس او را ذمیت جبل سلطانہ و تعالی شانہ بلکه
به نسبت او تعالی عزیز سجانه این چیزها مسدوم اند چنانکه بودند که نشان
از او شان نبود و به نسبت ممکنات موجود اند مبرتبہ و ہم چنانکه هستند
نشان میدهند پس او حضرت احدیت جلالت عظمتہ با وصف قرب
و معیت و احاطہ فرانی که بلا کیف او را لایق است جدا است ازین
چیزها یعنی مخالف مخلوق است که با اسماء و صفات تقدس خود و سر یکی
ندارد و آن تشبیه با و داده شود یا بمثال آید نیست معنی جدائی ^{بفصله}
که خدا در میان آید یا بوسیله که حلول و اتحاد از آن خیزد که آن لایق و
شایان حوادث اند نہ لایق آن حضرت احدیت جلالت عظمتہ که حدیث
و محبت را بجانب قدس او راه نباشد زیرا که او تعالی جل برہانہ

پیش از وجود حد و وحدت که بود بلا احتیاج همچنان است که احتیاج
 بجوادش ندارد بلکه همه محتاج اویند جل برهانه اغیر از آگاه باش که از
 جمله صفات تقدس او تعالی یکی قرآن مجید است کلام او تعالی
 غرضی است که نوشته شده در صحیف و یا کتبه شده در ولما و خوانده شده
 بر زبانها و فرستاده شده بر جناب رسول الله علیه و علی آله الصلوٰة
 و التسلیمات که نه بعین او تعالی است و نه تخیر او تعالی بلکه هر آینه
 کلام او تعالی صفت او تعالی است قدیم که تغیر از مخلول در سینما
 محفوظ است نه چنانکه آب در کوزه و در در صدق قرار میگیرد و کلام
 الهی غرضی است غیر مخلوق است و این الفاظ و حروف و اصوات و
 سیاهی و سواد و کاغذ که می بینی همه مخلوق اویند جل برهانه زیرا که
 انیمه اسباب قرآن مجید اند از فعل بنندگان که در خواندن قرآن مجید
 باین اشیا محتاج اند و کلام الهی غرضی است فایده ذات تقدس است
 که اکثر معنی آن ازین اشیا نفهمندگان میسر نیست اگر کسی کلام الهی

مخلوق و اندر شک نیست که او کافر است مولوی + گرچه قرآن از
لب پیغمبر است + هر که گوید حق نگفت او کافر است + بد غرض همه صفات
او تعالی قدیم اندازی قایم بذات تقدس او تعالی که حد ندارد که بر
حدود حوادث بمشالی فهمیده شود که مستقر شد بر عرش یا نشسته است یا
قایم شد با قرا گرفت بالای عرش پس ازین سخننامه سه لوح سه
استوای او تعالی و انمی شود جل برهانه که اهل سنت بناویات اهل
بها ایمان آزند که او تعالی مستقر شد بر عرش و بابه تفاسیر اهل حق
یقین آزند که او تعالی مستولی شد بالای عرش البته این لفظ مناسب
که هست فقط بر سر دو توهمات مولودین است که او تعالی را پاکیزه از
صفات حوادث نمی دانند و نه استوای او تعالی جل شانته که قرآن
بر آن ناطق است مراد از استیلاء گرفتن نیز بعقل راست نمی آید
که از استوای تقدس استیلاء نگیرد اما اینقدر هست که مفسرین اهل سنت
برای وضع خیالات اهل بهواتر احاطه و قرب و محبت را بلا انکار و قی

علمی گمان برده اند و از فوق و استوای تقدس استیلا و فوقیت متبر
 مراد خود گرفته اند نه مراد الهی جل بر بانه و جنبش آنست که عوام الملجون در
 وسادس و خطرات اهل هوا گرفتار نشوند و نه استیلا و علو شان
 اوقالی از استوا و فوق تقدس نه بر آید که مراد الهی بنوعی از مراد
 مفسرین خنیز و اگر چه هر صفتی را جدا جدا ظهور در عامه باشد اما خاکین
 را چه مجال است که از ان صفات کماله سر یکی را بعینه معلوم خود
 سازند و صفاست استوا و فوق تقدس که در کلام الهی جل بر بانه
 ورود یافته آن نیز کیفیت ندارد که بقبول شاعر بر آمده از ان
 استیلا و قمر پیدا شود که بی از و شمشیر و خون نیزی بشری عراق لب
 آدمی مشت خاک از استوای بشر استوای خالق البشر کفر
 نمی آید که از قداستومی بشر علی العراق به من شمشیر
 سیف و دم و مراق به آهن خنجر علی الخرش
 استوای آسان گردوزیر که این استوای تقدس نه آن استیلا

که از آن لفظ شست و برخواست و قرار و استقرار سرزده اند بلکه این
 استوایست غیر مخلوق که استوای جمیع خلایق با و نسبتی ندارد که پیش
 اهل حق تراجم شاه ولی الله و شاه عبد القادر و شاه رفیع الدین
 علیه السلام رضوان استوای جناب باری گردد و بالفرض اگر تراجم
 این بزرگواران دلالت کنند بر بودن او تعالی مستقر بر عرش باید که
 اهل سنت محسبه و کرامیه را نیز از هم بکتابان خود بشمارند زیرا که از محسبه و
 کرامیه زیاده تر کسی بدین حال استقرار و حجت فوق ندویده است پس
 چه این هر دو بیچارگان بیرون از اهل سنت گردیدند آیا از اهل سنت
 کسی در پی استقرار و حجت فوق نرفته که محسبه و کرامیه مورد ملامت
 شدند و دیگرانکه اگر تراجم شاه ولی الله و شاه عبد القادر و
 شاه رفیع الدین علیه السلام الغفران آیات استوا و فوق محکم شدند باز
 در محکم بودن آیات احاطه و قرب و معیت متشابه از کجا رسید
 که اهل سنت بدان ایمان آورده در فریب کتابان گرفتار آیند

نمی بینی که از تراجم آن بزرگواران دانمی شود که آیات استواء و فوق محکم
 باشند و آیات احاطه و قرب و بعیت تشابه بلکه تراجم این حضرات
 علیهم السلام بر محکم و تشابه بودن صفات خمس برابری دلالت میکنند
 که در آیات استواء و فوق و احاطه و قرب و بعیت استواء و فوق و احاطه
 و قرب و بعیت ذاتی و علمی هر دو برابر باشد باید دید که از ترجمه آن
 بزرگواران راست از کجا برخاسته استی غافل گوش دار که اهل سنت
 و جماعت تفسیر استواء را با استواء می یابند بدانستند با کمال استقرار و
 فوق و پدید آمدن آنکه شکر صفت استواء و فوق تقدس اند که بر آن قهر آن
 ناطق باشد و تفسیر احاطه و قرب و بعیت را علمی و انکار ذاتی فهمید و با کمال
 ذاتی نه بر آنده اند که انکار خصوص قرآنی افتد پس استقرار بیان در انشاء
 که اهل سنت را چه پیش از از انجین و منبع الفتنه گمانند استی و آنکه
 استقرار بیان می سرانند که در تعیینه برای او تعالی جهت فوق می نماید
 و صنف آن شیخ عبدالقادر جیلانی است که یکی از اکابر اهل سنت است

پس چرا اهل سنت بانکار جهت فوق می برآیند آری نادانان اصلی
 ندارد که غنیه از قصایف آنجناب باشد زیرا که در غنیه نسبت امام ابوحنیفه
 بطرفه مرجیه و نسبت اشعریه معتزله می نماید و بر تقدیر اگر غنیه از لغت
 آنجناب است باز حنفی را امر حرمی و اشعریه را مستحزنی بر پایه خود
 احادیثی که صاحب غنیه بخلاف اهل سنت و جماعت در همه آمده
 و تالیلی از اهل برهان را در جهت فوق میداند پس آگاه باش که غنیه
 هرگز بر سرگز از قصایف حضرت شیخ نیست زیرا که پانیموت هم بر سر
 که غنیه از قصایف آنجناب باشد چنانچه شیخ عبدالحق محدث
 بلوی علیه الرحمه که یکی از خاصان و درگاه آنجناب بودند و از اسرار
 حنفی او شان آگاه و در عنوان که ترجمه غنیه است می فرمایند که هرگز
 ثابت نشده که غنیه از قصایف آنجناب است اگر چه انتساب
 آن با حضرت شہرت دارد و نظر بر اینک شاید دوران حنفی از آنجناب
 بود و ترجمه کردم الی آخره و دیگر بسیاری از محققین بر اینمینوال

رفته اند که این کتاب از ان جناب نیست پس انتساب این
 کتاب با آنحضرت خطا برخطا است ورنه از علم و کمال او نشان
 نقص سر نیز ندر برای آنکه در غنینه از خود بهترین اهل سنت و عبادت
 را در فرقه جهله مرجیه و معتزله آورده مشغول بجهت فوق گردید که
 و موهومی جهت الفوق البته بعضی از غلات روافض و کراسیه و جمیع
 محسبه قایل بر آنند که اوقعی در جهت فوق مستقر بر عرش است پس
 سدر این رموز و اشعار که غنینه را یکی از اینها بنا نموده منسوبش بحضرت
 شیخ کرد که تاریخ در ندر اهل سنت افتد لیکن اهل سنت
 نادان نیستند که چنین موضوعات اهل ملو افرفیه حضرت قادریه را
 که کراسیه و محسبه دارند و با قادریه که امامان خود را مرجیه معتزله شمارند
 اتمی و آنکه مستقر اربان در برداشتن دستمال بوقت و عبادت هم گمان
 نمی برید که اوقعی در آسمان است اصلی ندارد زیرا که جناب
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرموده اند که در وقت

و عمار و نسوس آسمان نكند چنانچه در صحیح بخاری بروایت
 انس رض و در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رض و جابر رض و در نسائی
 و ابوداؤد و این ماجه بروایت ابن عمر و رض و جابر و انس رضی الله
 تعالی عنهم بالفاظ مختلفه مروی است باید دید و بنا بر این سید
 جلال الدین در حاشیه مشکوٰۃ و ملا علی قاری در مرقات و مولوی
 خرم علی در شرح مشارق فرموده اند که در وقت دعای نظر با آسمان
 کردن نار و است زیرا که وهم پیدا میشود که او تعالی در مکان است
 آتشی البته برای حصول مدعا در وقت دعای است بر داشتن بس
 آسمان ضرور است زیرا که آسمان گنجینه زرق و نعمتهای گوناگون
 است که **وَفِي السَّمَاءِ رِزْقًا مَّا تَوَعَّدُونَ** ناطق بر آنست
 نه آنکه آسمان جای استقرار او تعالی غرضشانه که در قرآن ازان نشانه
 نباشد پس آسمان در وقت حاجات قبله دعای است چنانکه کعبه
 شریف در وقت اطاعت خاص قبله صلوات است و آنکه استقرار بان

از امام شافعی علیه الرحمه می آید که حدیث کتیزک دلالت دارد بر بود
 او تعالی در آسمان پس حاصلش آنست که کتیزک نویسد پیش از سلام
 در جاهلیت معبود خود را در زمین میدید چنانکه عادت بت پرستان
 است و چون باستخان فی السما گفت پس نفسی اله باطله کرد و وقت
 کتیزک باستخان برابر آمده معلوم شد که موحد است از پرستندگان
 اله باطله نیست شاید که این باشد معنی حدیث که از کتیزک سرزده
 در نه از فی السما صحیح حلول از اتحاد می خیزد و دیگر آنکه اگر از فی السما خدا
 در آسمان تصور کرده آید پس باید که قول کتیزک منافی استقرار او تعالی
 علی العرش نشود و الا لکنه فی و علی و هر چه در آن باشد همه مخلوق اند
 و مخلوق را بجانب قدس او تعالی جل برهانه راه یافتن مجال است
 و آنکه استقرار بیان در پرده فریب از ابن عباس رضو سعانی است و
 مقدس را استقرار و غیره روایت میکنند چوچ است زیرا که سیوطی
 علیه الرحمه در اتقان می گوید که سست ترین طرق تفسیر ابن عباس است

است رضی که طریق کلبی است و در مقاصد که شرح صحیح بخاری است
 از امام احمد علیہ الرحمہ آئندہ کہ در تفسیر کلبی من اولہ و آخرہ کذب است
 کہ دیدن در درویشیت و در زبده شرح شفا آئندہ کہ کلبی ابو انصر محمد
 ابن سائب مفسر کہ بعضی اورا ضعیف و اکثر اورا کاذب گفته اند و
 دیگر حالات کلبی دہم مشربان ویرا از تحقیق تقدیس باید نسبت
 پس بروایت کلبی ابن عباس رضی از استقرار بیان فہمیدن خطا
 دار و زبیرا کہ ابن عباس رضی صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
 سلم و از عباد اول نثلثہ و پیشوا می اہل سنت بستند چگونه لفظ استقرار را
 از استوائ تقدیس گرفتہ باشند کہ سواد اعظم بقرب کلبی و غیرہ
 آئندہ ابن عباس رضی از پیشوایان خودند اند بلکہ اینکار خاص
 کار مجسمہ و کبرامیہ است کہ او تعالی را در حجت فوق مستقر بر عرش
 سید اند بخلاف اہل سنت کہ پیش از تفسیر و تعبیر ظنی و بلاشبہ
 تاویل بر جمیع صفات جناب باری غراسمہ ایمان آوردند و مراد

حقیقی شان را نفصیده لب فرو بستند آئینه یعنی از خلف ایشان
 که تفسیر تشابهات را جایز داشته اند آن فقط برای دفع زلفین و
 متبع الفتنه است نه آنکه اهل سنت از تبعین تشابهات اند که بر تاویلات
 اهل بدو ایمان آورده سخن از علم تشابهات زنند بلکه همگی شان از
 سلف تا خلف بدان رفته اند که معانی حقیقه تشابهات را بجز خدا کس
 نمی داند و آنکه چند از اوگان بدنبال محبمه و حکیمه و کرامیه و غیر هم قدم
 بر قدم زده در گروه جناب خود را می شمارند می مانند آن در حقیقت استقرار
 اند که او تعالی را در جهت فوق مستقر بر عرش می فهمند با لفظ مستقر و جهت
 خود بخود بر بطلمان نداهب ایشان دلالت دارند زیرا که درود استقرار
 و جهت بر او تعالی غیر سبحانه از کتاب و سنت یافته نشده است
 که استواء و فوق او تعالی اجل بر بانه استقرار و جهت گشته تراجم فارسی
 و هندی شاه ولی الله و شاه عبدالقادر و شاه رفیع الدین علیهم
 الغفران موجب محکم بودن استوای باری سفید استقرار و قیام و

باجلاس و بقرار افتد و یا توهمات استقراریان باعث محکم شدن
 فوق تقدس منقید جهت عالم بالا گردد و بحق آنست که متکلمین اهل سنت
 که مثل ایشان کسی در عالم محقق نیست تنفیس هم از ایشان لفظ
 استقرار و جهت را از صفات جناب باری نشمرده است که از استواء
 فوق تقدس استقرار و جهت نیز نمی بینی که اهل حق بدان رفته اند
 که تفسیر در تشابهات جاری نمی شود زیرا که در تشابهات مراد الهی را
 کسی نمیداند که معانی حقیقی آن در تصور آید پس آنچه در تفاسیر اهل سنت
 مذکور اند بلا تعین مراد الهی مهم تعبیر اند نه تفسیر را مجازاً از تفسیری نام
 بالفرض اگر تعبیر در تشابهات بعینه تفسیر دانسته شود پس در حقیقت آن
 نه تفسیر است و نه تعبیر بلکه تاویل است که او تاملی بی کام و زیار در
 کلام تقدس خود از آن خبر داده است که سوای من کسی نمیداند و
 آنکه استقراریان می سرانند که این تفسیر است نه تاویل آیان فهمیدند
 که آن که نام خبر است که از تبدیل نامش حقیقت آن مبدل گردد

که تاویلِ مشابهاتِ بنامِ تفسیرِ نزدشان در فهمِ مخلوقِ جا گرفتار کشیده
 که در مذہبِ اہل سنت ایمان به مشابهاتِ قرآنی بغیر تفسیر آورده جناب
 باری عز اسمہ را از معانیِ ظاہر آن منزه و بیبراد استن است و از
 تاویلِ آن کنار کشیده علمِ آنرا بسببِ قایلِ آن حوالہ کردن است
 و در ترجمہ اش مراد حقیقی آنرا منحصراً ساخته او تعالیٰ اجل بر بانہ را از جمیع اجزای
 حوادث و صفاتِ شان پاک گفتن است پس ہر کہ خود را اہل سنت
 ویدہ دعوی علمِ مشابهاتِ کند شک نیست کہ آن کذاب استغفار لغتہ
 از گروہ زلفین است کہ حق تعالیٰ اجل شانہ در کلام تقدس خود زلفین
 را با بتغار لغتہ یاد فرمودہ وصف را بحین فی العلم نمود و چنانچہ در اتقان
 سیوطی علیہ الرحمہ ہم آندہ است کہ ان الآیۃ ولت علیٰ قوم
 یبغ الممتشابهة و وصفہم بالتریع و اتباع الفتنہ و
 علی مدح الذین فوض الی اللہ وسلموا الیہ
 و تفسیر حلبین ذکر است فاما الذین فی قلوبہم زبغ

قَبِيحُونَ مَا تَشَابَهَ بِهِمْ أَمِّعَاءُ لِقَتْنَةٍ وَتَبَعَاءُ تَأْوِيلُهُ
 اسی تفسیره و طبرانی علیہ الرحمہ در معجم کبیر از ابی مالک اشعری
 آورده اند که جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمودند که
 بر است خود نمی ترسم الا از سه خصمت یکی آنکه او شان خیلی مالدار
 شوند پس با هم حدود رزنده یکدیگر را بقتل رسانند و دوم آن که
 خویش تاویل تشابهات کنند با وصف که معنی تشابهات را
 سوا کسی از تعالی کسی نمیداند الا آخره و ابن ابی حاتم از امام شافعی
 عایش صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا بر آورده اند که قوالست
 كَانَ سَوْجُودِي فِي الْعِلْمِ اِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ شَابِهَةٍ وَاَلَيْسَ مَوْجُودِي
 یعنی فرموده اند حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا که معنی را سخین فی العلم
 آنست که بمتشابهات آن ایمان می آورند و بخندیش را نمی فهمیدند
 و ابن مرزوبه روایت نمودند از حدیث عمر ابن شعیب و او از پدر
 خود و او شان از ب ر خود و آن شنیدند از جناب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمودند ان القرآن لم تنزل لیکن
 بغضه بعضاً فما عرفتم فاعملوا به وما تشابه فامنوا به
 یعنی بر آئینه قرآن مجید بر آن نازل نشده است که بعضی بعضی را
 رد کند پس هر چه که در فهم تان آید بر آن عمل کنید و هر چه تشابه باشد
 بدان ایمان آرید و روایت نمودند ابن جریر علیہ الرحمہ از ابن عباس
 رضی انزل القرآن علی اربعہ حروف حلال و حرام
 و محکم لا یغدر احد سبھا لئلا یفسد فیفسد العرب و
 تفسیر لفسیرہ العلماء و تشابہ لئلا یعلمہ الا اللہ و
 من ادعی علمہ سوی اللہ فهو کاذب یعنی قرآن
 شریف نزول یافت بر چهار قسم حلال و حرام و محکم که کسی ابداع علمی
 اینها بهانه قبول نمی شود و تفسیر سبیت که تفسیرش عرب کنند و
 تفسیر سبیت که تفسیر آن علما کنند و تشابہ که معنی آنرا سوای خدا
 کسی نمیداند و بر که سوای خدا دعوی علم تشابه کند بیشک او

کاذب است و روایت کرده حکم از ابن مسعود رض و او شان از
 جناب رسول الله علیه و علی آله الصلوٰة و التحیات قال کان
 الکتب الاول نیرل من باب واحد علی حرف
 واحد و نزل القرآن من سبعة ابواب علی سبعة
 احرف ز اجر و امر و حلال و حرام و محکم و متشابهه و
 امثال فاحلوا حلاله و حرموا حرامه و افعلوا اما
 امر تم به و انتموا عما نهیتم عنه و اعتبروا بامثاله و
 اعملوا بحکمه و آمنوا بمتشابهه و قولوا آمنابه کل من
 عند ربنا یعنی کتاب های اول از یک باب بر یک حرف نازل
 می شدند و نزول یافت قرآن شریف از هفت باب بر هفت حرف
 نمی کننده و امر کننده و حلال و حرام و محکم و متشابهه و امثال پس
 حلال دانید حلال آنرا و حرام فهمید حرام او را و بکنید آن چیز را که امر کرده
 شدید بدان و باز آید از آن چیز که نهی کرده شد بدان و عبرت

گیرید با مثال آن و عمل کنید بحکماات آن و ایمان آرید بمشابهات آن
 و بگوئید که ایمان آوردیم بدان که همه از پیش پروردگار ما است نتهی
 اسی عاقل گوش دار که این احادیث معتبره بر سر رفع توهمات مستقران
 است که از آیات مشابهات و احادیث مشکلات بوجهیم بر آورد
 او تعالی جل برهانه را فقط در حجت با استقر بر عرش قرار داده اند و میدانند
 که فقط علم او تعالی محیط و قریب اشیا است و بعیت علمی با شیا دارد
 نه بعیت ذاتی بخلاف اهل سنت و جماعت که در طریق شان استقرار
 و حجت نیست افتاده می نمند که او تعالی با علم خود محیط و قریب اشیا
 است و بعیت ذاتی و علمی با شیا دارد که یکسر موردان قرب و بعیت
 و احاطه ذاتی و علمی فرقی نسبت لیکن نه بان شانی که در فهم مخلوق
 آید بلکه بان شانی که لایق جناب قدس او است جل برهانه لهند
 آنچه احادیث مشکلات که از قبیل مشابهات اند بار و گر بدفع
 توهمات استقراریان می آیند که اگر تراجم اینها محکم شوند شک نیست

که آنمه سنانی استقرار و جهت فوق و قرب و معیت و احاطه علمی اند
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ان الذی
 نفس محمد بیدرہ لو انکم ولستم بحبل الی الارض السفلی
 لہبط علی اللہ یعنی قسم بان ذات تقدس که جان محمد در دست
 او است اگر شما آویز ایند ریشی را سوی زمین پائین البته خواهد آمد
 حسد این حدیث ترمذی است که ترجمه اش استقرایان را
 بقرار میکند و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و
 سلم الحجر الاسود یمین اللہ فی ارضه یصافح بہا عبادہ
 یعنی حجر اسود در زمین خدا دست راست خداست که بان دست
 همراه بندگان خود مصافحه میکند این حدیث از فضایل حجر اسود
 است که از شین بن ترجمه اش روسی تیره باطنان سیاه میگردد
 و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان
 قلوب نبی آدم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن

یعنی ہمہ دہما سی نبی آدم ہر آئینہ در میان دو انگشت از انگشتان
 خداست این حدیث مسلم است از ابن عمر و رضی کہ ترجمہ اش
 ہوش از سر اہل ہوامی پڑاند و قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم قال اللہ تعالیٰ انا مع عبی ما
 ذکر فی یعنی من ہمراہ بندہ خود ام وقتیکہ او ذکر مرا میکند این
 حدیث بخاری است کہ رو بروی وی مذہب استقرار یان بچو
 نمی آرزو نیز در صحیح بخاری آمدہ کہ جناب رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ خدا فرمود کہ دیگر عبادت را مثل ادا
 فرایض دوست نمیدارم آنا بادای نوافل بندہ من بسو
 من قریب میشود حتی کہ دوست میگیم اورا و چونکہ دوستش گرفتیم
 پس من میشود شنوای او کہ بان شنوای شنود و من می شوم
 بینائی او کہ بان بینائی می نگرود من میشود دست آن کہ بان
 دست میگیرد و میشود پائی او کہ بان پائی سیر و دستنی انہم

حدیث بخاریست که نشان از اولیای است و کاملین اهل سنت
 سید پدیده آنکه دلیل باشد بر بودن اعضای ممکن ذات واجب
 که اهل سنت و جماعت قدیم ازلی را از حدیث گمازند بلکه اهل سنت
 و جماعت بر جمیع آیات تشابهات و احادیث مشکلات ایمان
 نفس از تفسیر و بلاتناویل تشبیه آورده از متبعین تشابهات نیز ارانند
 چنانچه در جمعی علیه الرحمه در سند خود از سلیمان بن ایسار آورده
 که شخصی لقبش نام در زمان امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه بدینگونه
 در آمد از تشابهات قرآنی پرسید آن آغاز کرد تا آنکه این سخن
 بچنانچه فاروق رضی الله عنه و جناب فاروق رضی الله عنه با هم خرم را
 فراموش نموده صبیح را طلبیدند چون بگفتند حضرت فاروق رضی الله عنه جناب
 فاروق رضی الله عنه پرسیدند که تو کیستی صبیح عرض کرد که من عبد الله
 صبیح ام و حضرت فاروق رضی الله عنه پرسیدند که تو از تشابهات قرآنی
 چنانچه پرسیدی میگوئی جواب داد که در معانی آن مرا شک است ازین باب

دریافت می نمایم پس از آن حضرت فاروق رضوان الله علیه از آن چو بهای خرم ما
 صبح را چنان زود که سرش شکست و پوست پشتش بر سرین افتاد
 پس از آن صبح را با صحاب خود سپردند که تا صحت گیرد و چون صبح
 یافت باز حضرت فاروق رضوان الله علیه را طلبیده همچنان زود حواله صحاب
 خود کردند که تا صحت یابد باز چون صبح صحت رسید بازش حضرت فاروق
 رضوان الله علیه خواستند که او را بزنند که یکجا صبح بفریاد آمد که یا امیر المؤمنین
 اگر اراده کشتنم داری بکش چرا بر منت میکنی بعد جناب فاروق
 از صبح فرمودند که از دینه منوره برآید بلکه خود برود چون رفت جناب
 فاروق رضوان الله علیه اشعری نامه نوشتند که منادی کن که مسلمانان
 همه را صبح نشینند آنتی اغافل باید دید که بر نفسند استن مخلوق مشات
 را قرآن و حدیث گواه اند پس استقرایان را باید که بر اثبات نمیدان
 مخلوق مشابها را از قرآن و حدیث شایدا نندورنه از استوا و
 فوق و نزول تقدس استقرار و جهت بالا و انتقال گرفتن کم از تعبد

نصیرت و تکلیف نصاری نیست زیرا که استقرار وجهات و انتقال انبیه
 بر سطح آنه بیست جسم است نه برای ذواتی که از جسم جسمانی و اتصال مکانی
 زمان و مکان است و استقرار وجهات و انتقال نیز غیر هم از اجزای حوادث پاک بوده
 است و این الآن که ما کمان باشد جل برهانه و چون و چندی را عجب است
 و در سوره راه نباشد سخن و نه او در چون و چندی که عجب است سلطان
 بنابر این چه خوش فرمودند مجتهد الاسلام یعنی امام غزالی علیه الرحمه
 ایها الکلیس فی ذواته سواه و لانی سواه ذواته و این است
 است که چیز پاک نیست از چیز مع الکلیف نمی خیزد و نه چیز مع الکلیف در
 چیز پاک نیست که تنزیه در لباس تشبیه آید و تشبیه با صفات
 تنزیه نیز در چنانچه رئیس علمای اهل سنت یعنی امام ابوحنیفه علیه السلام
 علیه الرحمه فرموده اند فما ذکر الله تعالی فی القرآن سن
 ذکر الوجه والید و النفس صفات بلا کیف یعنی
 پس آنچه خدا تعالی ذکر وجه و ید و نفس کرده است در قرآن همه

صفات بلا کیف اند و بلا علی قاری علیه الرحمه فرموده اند آنکه خدا
 مشابه ممکن نیست و نه ممکن بخدا مشابه و نه او تعالی محدود است
 و نه محدود و نه متصور است و نه متبعض و نه متجزا است و نه متکرب و نه
 متنهایی و نه بجنسیت موصوف است و نه بکیفیتی از رنگ و مزه و بو و
 گرمی و سردی و خشکی و غیر هم از صفات اجسام و نه مکان گرفته
 بکافی که بالا و زیر است و نه غیر اینها و نه جاری میشود بر وزمان چنانچه
 محسوسه و مشبه و معلولیه گمان برده اند با وصف که او تعالی نه حال است
 در چیزی و نه محل برای چیزی و امام شریانی علیه الرحمه فرموده اند
 تحقیق خدا تعالی جوهر ذمی مکان نیست بلکه بلند و پاک است از
 مناسبت مکان و خدا جسم مرکب از جوهر نیست و نه عرض قایم
 بجسم و نه حال در محل است و خدا پاک است از اختصاص جهات
 و خدا استوی بر عرش خود است بمعانی که مراد او تعالی باستواء است
 و آن معنی است که منافی و صف کبریا بی نیست و محارض نمی شود

باولشان حدیث و فنا و شیخ عبدالحق محدث دہلوی علیہ الرحمہ
 در تکمیل الایمان فرمودہ اند و در حجت نیست یعنی بالا و زیر و پس و
 پیش و چپ و راست و در جنائی نیست و در زمانی نہ چہ انہما ہمہ صفات
 عالم اند و پروردگار عالم ہر صفات عالم نبود و در سبب المذہب آتہ
 کہ ہر کہ وصف کرد خدا می پاک را بد آنچہ کہ لایق جناب او نیست از
 صفات ممکنات پس تحقیق آن کافر است و در حیات الذاکرین
 ذکر است کہ او تعالی واحد و قدیم است و جوہر و جسم و عرض نسبت
 نہ محدود است بحد و نہ مخصوص است بجهت و بہیقی ۴ از امام مالک
 علیہ الرحمہ روایت نمودہ اند کہ انہ قال ہو کما وصف لنفسہ
 و لا یقال کیف و کیف یعنی امام مالک علیہ الرحمہ فرمودہ اند
 کہ او تعالی آنچنان است کہ خود وصف خود کردہ است و گفتہ نشود
 کہ چطور و چسان است و در اتقان آتہ کہ جمہور اہل سنت کہ
 سلف و اہل حدیث از ایشان اند بر آنند کہ ایمان بصفت او ردہ
 میشود

وی در زمان است و دیگری مانند این اقوال پس تحقیق آن کافر
 است که ثابت نشده است دران حقیقت ایمان و امام غزالی
 علیه الرحمه فرموده اند و هو مع ذلک قریب من کل
 موجود و هو اقرب الی العبد من جبل الورد و هو
 علی کل شیء شهید اذ لایماثل قریبه قریب الاجسام
 کما لایماثل ذاته ذات الاجسام و امام تودی
 علیه الرحمه فرموده اند آنکه هیچ شیء مثل خدا نیست و هر آینه خدا
 پاکست از جسم و انتقال و مکان گرفتن در کدام جهت از جمیع
 صفات مخلوق و همین قول مذکور می است از تکلمین و
 جماعت از محققین این پسندیده اند و این سالم تر است و
 امام فخر الدین رازی علیه الرحمه در اربعین فرموده اند و ترمذی
 جمهور الاذکیاء من العقلائی متفقین علی اطلاق
 هذه المقدمته فان اثبات الحیة لله لم یقل به

الا الحنا بلبته والكراميته واما كل من سواهم فهم مستحقون
 على اثبات ذواته منزهة عن الاختصاص بالخير والجهت
 يعني محي بيني جمهور انايان راز علما مستفوق بر بطلان ابن مقدسه زيرا
 كه اثبات جهت بر اى او تعالى قابل نشده است كسى مگر جنابله
 وكراميه و سبر كه سواى اينها اند پس همه مستفوق اند بر اثبات آنكه خدا
 پاك است از اختصاص مكان و جهت و باز امام فخر الدين رازى
 عليه الرحمه فرموده اند و سب سواد الا اعظم من العقلاء
 الى انه تعالى منزه فى وجوده عن المكان والخير و
 الجته و قال الكراميه انه مختص بجهته الفوق بئنه
 گروه كثير از علما بدین رفته اند كه او تعالى در ذات تقدس خود
 منزه است از مكان و حيز و جهت و كراميه گفته اند كه او تعالى
 بجهت فوق اختصاص دارد ايضا از فرموده امام رازى عليه
 الرحمه و اما الكراميه و المجتهه فهم انما يسلمون جواب

رویت اللہ تعالیٰ لا اعتقاد ہم انہ جسم و فی امکان
 یعنی کرامیہ و مجسمہ رویت او تعالیٰ را جایز داشته ازین سبب
 تسلیم کنند کہ اعتقاد دارند کہ خدا جسم است و در مکان است
 و مولانا شاہ عبدالعزیز علیہ الرحمہ در تحفہ فرمودہ اند آنکہ حق تعالیٰ
 را مکان نیست و اور اجہتی از تحت و فوق تصور نیست و ہمین است
 مذہب اہل سنت و جماعت انتہی و آنکہ امام فخر الدین رازی
 جنابہ را در کتابہ صحت با کرامیہ یکجا کردہ اند آگاہ باش کہ این
 ان جنابہ علیہم الرضوان نسبت کہ مقلدین امام اہل احیاء
 حنبلیہ اند بلکہ این جنابہ استقراریہ است کہ بکہ خود را جنابہ
 زوہ میخواند کہ کارخانہ اہل سنت بر ہم نور زوہ زوہ امام فخر الدین
 رازی علیہ الرحمہ در اعتقاد خود با حنبلیان علیہم الرضوان شیعہ
 مخالفت ندارند بلکہ با ایشان نیکی خویش اعتقاد اند پس
 ازین باعث حنبلیہ استقراریہ جنابہ علیہم الرضوان را بگفتہ اشتغالک

میدهند که متکلمین جناب را در کرامیه و محسبه شمرده اند که تا حالا به بجزیب
 فتنه زان شان افتاده متکلمین اهل سنت را در فلاسفه میند و گویند
 که متکلمین در اعتقاد خود مخالف جناب اند زیرا که بسبب رواج تئیسب
 حنفی یا صرف بیاعتنا عقاید ماتریدی و اشعری حرف از دلایل
 عقلیه و بر این فلسفیه نیز نماندند از تحقیق جناب لیکن جناب علیه السلام
 در تحقیق خود جاهل نیستند که در کید گیادان استقراریه مبتلا ماند حضرت
 متکلمین را در فلاسفه گیرند و دین و آئین اهل سنت را از زبان
 شعله انگیز جمله استقراریه در داده خاکستر نمایند پس هویدا شد
 که آن جناب که بزرگ جناب علیه السلام برخواستند در حقیقت
 آن جناب نیستند بلکه جمله استقراریه اند که در پرده جهنمیت محفوقین
 و می رسد این که مثل مادر عالم کس محقق نیست که با او تحقیق سخن
 راند و از تنگنای تقلید بعبوضه تحقیق قدم زده از سلوک تقلید
 در حقایق تحقیقی مارید کند اکنون بخدمت استقراریه عرض است

که پیش از شما مثل شما چیزی محقق گذشته اند که رد و ابطال نشان در
 کتب متکلمین اهل سنت علیهم للرضوان نشان میدهد که او نشان
 البته از اهل بدو بود و در غیر گذشته آنچه گذشته آمانی بحال در میان
 شما هم کسی محقق پیدا است که در تحریر و تقریر یا عقیدان متکلمین علیهم
 الرضوان لاف همسری زده مناظره نماید پس اگر نسبت بیارید که
 گیتی تھی از متکلمین محققین اهل سنت هم نسبت که اهل بدو اجاب گیرند
 اگر باو زندار دیده بنید که یکی از اکابر او نشان در جمیع فنون محموده جناب
 مولانا مولوسی عبدالحق صاحب حیر آبادی اند جزاک الدخیر که این
 زمانه نظیرش نسبت گو که ممکن الوجود با مکان عقلی و نقلی باشد
 زیرا که او نشان هم بشر اند اما طاهر بنظری آید که مثل او نشان از
 مخالفین اهل سنت خیر دانا در کمالات او نشان که شمار او در ک
 نیست چه میدانید که قدر و منزلت متکلمین و محققین با تری و
 اشعری را بر خود افزائید عرض اگر تاب مناظره دارید در برهن که

مورد غضب الهی میشوند همچو جمله استقراریه که بخلاف اهل سنت و
 جماعت خدای در جهت بالاستقرار بر عرش نشسته می بینند بخلاف
 جسمیه و معتزله که ایشان برای همین خرافات استتین کشیده بانکار
 صفت استواء و فوق تقدس برخاستند پس این هر سه مخالفان
 و حقیقت منکافه استواء و فوق تقدس اند بخلاف اهل سنت و
 جماعت که بر اثبات صفت استواء و فوق تقدس کمر بسته با متفاسک
 صفت استقراریه و جهت بالاحمی خیزند پس مشبه و امثال آنها که
 مدعی تنزیه اند و در اصل معطله اگر نپذیرند گناه اهل سنت چیست که
 ایشان را از محرفین جسمیه و معتزله و غیر همای شمارند انتهای و آنکه
 جمله استقراریه جسم این صفوان را حنفی قرار داده بنام عوث الا عظم
 علیه الرحمه در غنیه مشهور کرده اند که جسم میگفت که برای خدای عرش
 است و نه کرسی و نه خدای بر عرش است هر چند که حضرات حنفیه
 با جسم سر و کاری ندارند لیکن سر جسم دوسر و اردکی آنکه شاید

مرادش این بود که جای بودن خدا نه عرش است و نه کرسی و نه
 بالای عرش و نه جهم مثل استقراریه انقدر نادان نبود که بانکار وجود
 عرش و کرسی می برآمد با وصف که کسی از اهل قرآن نیست که لفظ
 عرش و کرسی را در قرآن ندیده باشد سوا می جهم که او بیچاره نزد
 استقراریه لفظ عرش و کرسی را از قرآن نیافته گفت که برآی
 خدا عرش و کرسی نیست اما این چرا نگفت که عرش و کرسی نیست
 و خدا استقراریه عرش است و کرسی قدم جای اوست که از بین مردم
 نامرادان استقراریه برآنده بیچاره جهم مورد طعن و تشنیع شان بنسب ^{لفظ} دید
 و دوم آنکه بیچاره جهم که در کیش خود بسیار مرد نظرین و خجلی داشتند
 بود برای آنکه در پرده فریب مذہب جدا گانه بنا نمود پس باشد
 که او برآی دفع کسانی که خدا را قایم بالغیر استقراریه عرش و کرسی میدانند
 گفته باشد که آن عرش و کرسی نیست که ازان استقراریه و قد مما
 او تعالی بخیزد و نه آن قرب و سعیت و احاطه ذات نیست که در فوق ^{بالفرض}

طفلی هم از اطفال اهل سنت نمی خیزد که باور کند که آیات استواء
 در قرآن مجید منجانب اللّه نسبت و نه او تعالی استوایی بر عرش است
 فقط و اگر مردو جم این بود که استوایی از انجالی یعنی استغفار نسبت
 و اگر نسبت دوست میدارم که آیات استواء از قرآن تراشیده شوند
 پس این میبایکیم بر آن بود که استقرار بیان لفظ استوایی مقدس
 را در قرآن شریف دیده قایل با استقرار از تعالی شدند و دعوی
 علم تشابهات نموده او تعالی را قایم بر عرش نشسته دانستند لهذا هم
 بر ای تعلیم بیرون خود بجز از زبانش بر آمده باشد که استوایی او
 تعالی اگر معنی استقرار و قیام است پس دوست میدارم که آن صفت
 استقراری و قیامی از قرآن تراشیده شود بر ای آنکه فعل مخلوق
 با فعل خالق لاف همسری نزنند نه آنکه هم در حق آن استوایی تقدیر
 زبان درازی کرده بود که در آن صورت استقرار و قیام را نشانی
 نباشد زیرا که او تعالی اجل بر هانه با جمیع اسماء و صفات تقدس خود

نه چنان است که مخلوق با جمیع اسما و صفات خود با او دعوی همسری نماید پس تنازع که در میان جهل استقراریه و جهل جمیه واقع است خلاصه اش نیست که استقراریه از دیدن آبات استو ا خدا را قایل بالغیر مستقر بر عرش نشسته میگفتند و جمیه از شنیدن این محملات تعصبانه بزبان آوردند که نزد ما آن عرش از قرآن ثابت نشده که بالای آن استقرار و قیام اولی را پذیرد و نه آن استو ا شده که از آن استقرار و قیام اولی غیر و پس این هر دو فرقی بصند یکدیگر از ابراهیم سنت بدرفته در ورطه ضلالت افتادند که یکی بخیمال استو ا و پی استقرارش و دیگری از ترس استقر از ترک استو ا و یکی در هوا ای حمت فوق بالای عرش را محل استقرار و دید و دیگری از بیم حمت با متفای عرش سخط برداخت پس اول را ^{حنبله} و ثانی را حنفی بنیداشتن خالی از حماقت نیست زیرا که این هر دو در حقیقت در وادی فریب همردیف اهل هوا اند نه برصراط مستقیم استواران

و غلبه محبت امر دیگر است که آن منافی فضایل غیر محبت نیست که حسب
 صحابه و حسب اهل بیت مانع فضایل یکدیگر شود ورنه هر مقلد در محبت
 امام خود دشمن ائمه ثلاثه می برد آنگاه هر یک در اعتقاد و روش خویش منکر
 بپایان طریقت می گردیدند هر است در اجتماع و محبت نبی و وقت خود منکر
 انبیاء سابقه و تا آخره می آید پس چگونه در محبت اصحاب ثلاثه رضی الله
 تعالی عنهم اهل سنت مخالف اهل بیت و در محبت اهل بیت رضاهل
 تشیع دشمن اصحاب ثلاثه آید که نزد خوارج شیعی در محبت علی کرم الله
 تعالی وجه پیش رو افض سنی در محبت اصحاب ثلاثه رضی الله تعالی
 عنهم کافر برجاستند حال آنکه این در پیش اهل سنت و اهل تشیع مقبول
 نیست که در یکدیگر میبخواجند و در افض افتاده یکدیگر را کافر
 سازند پس اهل سنت و اهل تشیع را نشاناید که باغواهی خوارج و
 در افض یکدیگر را کافر بینند تا وقتی که از زبان شان سب مسخر آید و
 اهل بیت و کلمه کفر بخیزد زیرا که در پیش اهل تشیع اهل قبله را کافر و مشرک گفتن

رد نیست ورنه کفر و شرک از جا نیکنه سرزده اگر لایق خود جای نیابد
 باز بجز کفر خود قرار نخواهد گرفت و گمانیکه ملقب بوبابی اندر کسوت
 اہل سنت آمده بمقابله مقلدین خود را محمدی میگویند و سوا می نوبد
 کافر و شرک و یدر خود را موحی میگویند بیچین این شیروان را که چه مجمل محمدی
 و موحی شد تا حال آنکه ہر مسلمان را لازم است کہ بمقابل عیاشانی خود را
 محمدی گوید و بمقابله بت پرست خود را موحی تہ بمقابلہ مسلمان زریا کہ
 مسلمانان ہمہ محمدی و موحی خدا پرست اندازند فقط جملہ وہابیہ کہ بزعم
 باطل و قول مردودش مسلمانان بت پرست و نصاری شوند آیا ^{ببینند}
 کہ نزد اہل سنت و جماعت از گناہ کبیرہ مسلمان کافر و شرک نمی شود
 اگر چه بی تو بہ ہمیر و در مذہب صحیح کہ مہمور صحابہ و تابعین و تبع تابعین
 اتباع اتباع او شان آنرا پسندیدہ فرمودہ اند کہ مرتکب کبیرہ قابل
 عفو است اگر چه بی تو بہ ہمیر و اورا کافر و شرک نباید گفت پس در مذہب
 اہل سنت مرتکب کبیرہ را کافر و شرک گفتن بدتر از گناہ کبیرہ است

زیرا که اگر صاحب کبیره بگوید: استله با بوسه وسط منرا در رحمت الهی گردود پس
 کفر و شرک را از کجا خواهد بست و آنکه صاحب کبیره را کافر و شرک میگویند
 نیست کسی الا خوارج و معتزله که ایشان مرتکب کبیره را و عید قطعی دایمی
 ثابت کرده میگویند که اگر صاحب کبیره و میر و حکم حکم کافر است و کسانیکه
 در این امر با جماع خوارج و معتزله برخاسته اند نیست کسی الا جمهور جمله و ما بیه
 که سوای خود کسی را مسلمان نمی بینند با وصف که در تقیه بازی هم نظری
 ندارند که پیش اهل سنت خود را خفی میگویند و چون با خود هاشمی نشینند
 میگویند که ما در خفیت خویش با امام اعظم سر و کاری نداریم بلکه ما را از
 لفظ خفی ملت ابراهیم علیه السلام است که ظاهر ابدی بوجوب مقلدین خفی
 آنرا از زبان می آریم که شاید این افسوسناک در خفیان اثر کند و ما را از
 خود فهمیده در کید مبتلا شوند نه آنکه ما را از او شنیم بلکه با این حکمت ایشانرا
 بسوی خود میکشیم که اینها در طریق خود مخالف سنت و خارج از دین ابراهیم
 اند پس چرا حکام شریعت فتوی از آنها گرفته سکه بنام ابوحنیفه میزنند و

شیخ محمد ابن شیخ عبدالوهاب نجدی صاحب درعیه که در اتباع سنت و
 حقیقت ابراهیم علیه السلام نظری نداشت در روایتش کسی نظر نمیکند
 که از حلقه کفر و شرک بدر زفته همچو مادر تقلیدش محمدی میگشت و آن
 صد و ای بر حال این فتنه انگیزان که با اتباع محمدی محمدی شدند
 که او با سجا و خویش چنان مذسب علیهم بنا نمود که آن جامع جمیع ادیان
 باطله و مخالف دین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است چنانچه کتاب
 التوحید و فصول التوحیدش بران دلالت دارد حاجت تحقیق دیگر
 نیست که مقلدین امیه اربعه هوش خود باخته در ضرب تبیین شیخ محمد
 آیند و اطاعت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم که در تقلید امیه
 اربعه منحصر است تبرک آن پرداخته در دین جدید محمد ابن عبدالوهاب
 نجدی افتند پس اهل سنت و جماعت را انبوی نجد زده که باغوا
 جهله و بایبیه در پوشین اهل تقیه در آمده بشوق محمد ابن عبدالوهاب
 نجدی دم از محمدی زنند چنانچه اهل تقیه که باغوا می عبدالله ابن

سبب آنکه حیدری زود آگاه باش که فرقه استقراریه و جمله و با بیرون
 عقاید و اعمال با یکدیگر خیلی موافقت دارند اما فرق که در اینها واقع
 شده یکی آنست که استقراریان در قرآن شریف آیات استواء
 فوق را دیده او تعالی غرضه. او جهت بالا قایم بر یک مکان معنی
 مستقر بر عرش میدهند و قرب و محبت و احاطه ذاتی که قرآن
 بر آن ناطق است آنرا هم فقط با عرش نه با غیر عرش تصور میکنند
 باز چگونه از تم استقر علی العرش ایشان او تعالی غرضه جان و در او را
 و لا مکان نمیده شود و با استواء فوق و قرب و محبت و احاطه که در
 مکشوفات عبد الرحمن سر مندی از هر جا بزرگ دیگر بر جا است پس
 صدق الان کما کان و لیس کمثله نشی را از کجا باید دید که اهل
 سنت را او هم نگیرد و اگر از ما و رای حوادث خواهی بپوشیا باش
 که خبر از سر ما و را سوامی سر مندی کسی ندارد که دعوی خدائی کند و
 نه ما و رای حوادث جائیست که حوادث گردیده مکشوف است

شود و نه سر مندی قدیم است جدا از حوادث که بقدم از لیت معلوم
 بوده در ماورای حوادث کرامات اولیا را از استدرج بر مینان و جوگیان
 تصور نماید و با سجا و خویش بنام حضرت شیخ احمد سر مندی علیه الرحمه مجدد
 گشته مرابی آلمی خیر و پس اگر مجدد نیست مجدد و تو بوب در لفظ اند
 ستر اذن المنفی کیکی ازان مقابل اولیای است آمد و دیگری می مخالف
 علمای اهل سنت برخاست و جمله و هابیه از شنیدن آیات قرب و
 سعیت و احاطه ذاتی او تعالی جل بر بانه را در هر جهت و هر مکان و با
 هر شئی در هر زمان موجود مستقر میدهند حالانکه در یک مکان و یک جهت
 او تعالی جل نشانه را در امتن ندیب اهل تحسین است که بیچارگان بدین
 عقیده باطله کافر شدند پس او تعالی جل سلطان را در هر جهت و هر
 مکان که خارج از شمار است فهمیدن این روش کبیت که از دایره
 کفر و شرک بدر رفته بدین عقیده فتنه زامحرمی برخاست و دیگری است
 که در فرقه استقراریه اهل تقیه را راه نیست زیرا که استقراریه هر چه میگویند

بر ملا سیکو نیندنه بزودی اما تحقیق در او شان نیست که جاپلانده همه را
 یکسان می بینند بخلاف جمله و هابیه که در او شان اهل تقیه را
 دخل است زیرا که هر چه می سر آیند در پرده می سر آیند نه علانیه
 پس بگویم فریب در او شان بسیار است که با وصف ادعای
 تحقیق بخلاف اهل سنت سوامی خود همه اهل قبله را کافر و شرک
 می بینند هر چند که کاید فرقه بخدی همیشه شمارند اما کیدی که جامع جمیع
 مکاید او شان است نیست که اول در اتباع عبدالوهاب نجدی
 خود را بفرقه و هابیه شترت دادند پس از آنکه حال بیدینی بخدی
 نیز اهل سنت هویدا شد خود را امور و ملاست خلق جویده گفتند که
 نسبت ما بلا توسط احدی با و تعالی متصل است زیرا که و هاب
 احمی است از اسماء الهی که مظهر آن ولایت آن سوامی با کسی دیگر
 نیست بر آنگه در طلب رضامندی و خوشنودی او تعالی واسطه
 از میان ما بر خاسته است و ما حاجت بکسی دیگر نداریم نمی باشد

یا صدیق شهید باشد یا صالح ولی باشد یا عالم آدم باشد یا
فرشته جن باشد یا پری همه در خلقت خود برابر اند و بی حقیقت محض
اصلی ندارند که بوسیله اینها حاجت کسی را خدا روا کند و یا در روز
قیامت بشفاعت اینها او قائل کسی را را کند نسبت عقیده ما
که باین عقیده صحیح مشرکین را روا بانی بیدین میگویند که اینها پیرو
عبدالوهاب نجدی اند حال آنکه عبدالوهاب نجدی در دینداری
خود از همه پیش قدم بود لیکن ما را با او هم سروکاری نیست بلکه
طریقه ما طریقه رحمانی است که درین طریقه بفریه خود را و بانی میگوئیم
و غیر خود را شیطانی اما اهل سنت و جماعت از شنیدن این خرافات
اعمال اینها را که با عقاید عبدالوهاب نجدی سنجیدند در میزان تحقیق همه
محرقان برابر آمده جمعی مطلقان خلائق گشتند و در گوش هر کس و نا کس
رسید که سلسله عبدالوهابیه بشیخ عبدالوهاب نجدی میرسد
نه آنکه نسبت عبدالوهابیه بوهاب تقدس که یکی از اسمای صفات

او تعالیٰ جل برہائے است میرسد عرض ازین سرقتہ آفت انگیز ہم
 مراد نامرادان نجدیہ نہ برآمد کہ پیش اہل سنت و جماعت سرخرو
 می برآمدند و چون دیدند کہ ازین تفتہ فتنہ زاسی ما ارباب خرد و خندہ
 گرفت و اہل تحقیق در پی آزار باشند و لقب و ہابیت ما ہم مفید
 حال ما نیابد لہذا ترک آن نموده در زیر سایہ محمد بن عبدالوہاب نجدی
 پناہ برودہ سقر شدند و بجای شیخ عبدالوہاب نجدی سکے بنام شیخ
 محمد نجدی زدہ و دعویٰ محمدی کردند تا بن خبال خام کہ ع اگر بد تواند
 پس تمام کند و با وصف کہ حال شیخ محمد از حال پدرش ابرتر گذشتہ
 و در آفاق غیر معتبر و خارج از مسالک سواد اعظم و جامع جمیع مذاہب
 اہل ہوا و مخالف دین جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 لیکن جملہ و ہابیت برای امن خویش قدمی از دنبال نجدی پس
 ننہادند بر ای آنکہ نام او ہم محمد است و صیغہ محمی خلی گنجایش دارد کہ
 کسے از ہفتاد و دو نہ برآمدہ کہ بیرون او خیزد از نیجا باید فہمید کہ

او شان در پرده محمدیت صرف در اتماع شیخ محمد ابن عبد الوهاب
 نجدی خود را محمدی میگویند که تا تبعین سنت سدر راه شمعان شیخ
 نجدی نشوند و مثل او شان خود را هم محمدی دانسته از او شان پرسند
 که شما درین و آئین خویش از تبعین کدام محمد آید و او شان در پرده
 محمدیت آهسته آهسته حنفی مالکی شافعی حنبلی را درین شیخ نجدی
 آورده مثل خود محمدی سازند که تا از شرک و کفر خلاصی یافته همچو ایشان
 در طریق شیخ نجدی محمدی و موحد شوند لیکن عجب است آخر درین
 نجدی که به پیروی شیخ عبد الوهاب نجدی خود را منسوب بجناب
 احدیت غر اسمه کردند و در اتماع پس خوردش که محمد نام داشت
 بجناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کسی تا ایندم از محمدین
 اهل هوا اینکار نگردد که از جمله و با بیه سر زد پس جمله و با بیه را بدتر از
 نصاری و نصیری ندانستن اندکی از اعتقاد نصاری و قوتیب
 نصیری نیست زیرا که نصاری و نصیری هر چه کردند سبیه نگردند

بلکه بر ملا گردند که آن خلل انداز طریق اهل سنت نیست بخلاف جمله
 و هابیه که این داربازان از خانه فو بزرگ مسلمان بر آمده هر چه میکنند
 در پرده میکنند و میخواهند که تحمل ما بر اهل سنت و افشود و غافل از
 حال ما مانده در تلونات و تبدلات و تصرفات مانظر نکنند و ما را
 از هم ستر بان خویش فمیده از محرفین اهل هوا شمارند و ما مبتعان
 هر دو شیخ نجدی را متبع خدا و رسول دانسته با ما فراموشت نکنند و
 بر کتاب التوحید و فصول التوحید شیخ نجدی ایمان آورده هر دو نسخه
 شیخ را بعینه احکام کتاب و سنت دانند با وصف که اهل سنت و
 جماعت بفصل الله تعالی در نکته بینی و سخن سنجی و امتیاز در حق و باطل
 خیلی درک دارند پس نه چنانند که در فریب جمله عبد الوهابیه افتاده
 بوجهم کارخانه های عمل را بر هم زنند و در کیش خویش آتش زده
 آبروی ارباب توحید را با غواهی فرقه نجدیه و اهل هوا در خاک
 آمیزند و بلا حصول مبتل و توکل و تسلیم و رضا و زهد و احسان و

صبر و تحمل و ترک دنیا بوالهوسانه خود را موجد گویند با وصف که این
 ارکان تسعه همه در میدان توحید قدم اول اند که بدون اینها کسی
 مبرا و خود رسیده که با سر و ازان اهل سنت و دعوی مبهتری کند
 نمی بینی که توحید صفت واحد نسبت جل برهانه که مثل خود عدد ندارد
 نه صفت واحدی که ازان اعداد اثناعشر و غیره نیز که او واحد
 حقیقی غیر اسمی بمشائی آید پس از گفتگوی وحدت کسی موجد گشت که از
 حلوا گفتن در هوش شیرین گردد و هر که دم در توحید زند تا وقتیکه لذت
 توحید بچشیده باشد در حقیقت او خود بین کذاب است بلکه کافر و طریقت
 که ثابت نشده است در حقیقت ایمان بلکه طالب توحید گسست
 که در نظر ارباب توحید اول باوصاف تسعه موصوف و مکلف باشد
 که ذکرش بالا گذشت بعد ازان در سخن خیالات و تصورات خود
 سعی بلیغ نموده و سادس و خطرات و توهمات و تلونات را در تصور
 نهند و دنیا و هر چه در و با باشد همه را نامحرم خویش دانست و هر چه در

راه ندید و چیزی که مخالف شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت جناب
 رسول الله علیه و علی آله الصلوٰة و التحیات باشد از ان اعراف
 نموده موافق اهل سنت و جماعت اطاعت خدا و رسول بجا آرد
 اما درین اطاعت چنان نشود که هم منصبان خود را بچشم بد بینند
 بلکه شرط مهمت آنست که هر چه بنید از خود نیکوتر بنید و نفس خود را از
 همه بیزیر آید که از خود بینان کسی بر در توحید نرسیده که از زمره موحیدین
 دانسته شود بلکه طایبان در توحید که در کارخانه وحی است مشاهد نمودند
 نشانی از بدایت و نهایت در دهنود که خود را و غیر خود را در و دیده
 حدیث از ما و من نیز و ند پس طایبیکه بهوای ما سوا المطلب نیست
 محروم از دین مطلق گشت و اگر بخمال او جان باخت معمور است
 در ره او جل برهانه نشینده که اهل توحید از طایبان صادق اهل دنیا
 را نیافته اند که الحب زرو سیم و گوشت و پلا و موسند و تکیه و
 فیل و اسب و غیر هم موحید خیر و سواهی جمله و با بیمه که شب و روز

در تحصیل زر و مال باطناً چنان مصروف اند که از خدا خیر ندارند
 اما در وقت فریفت که با یاران خود می نشینند نعره از توحید می زنند
 و میگویند که در آفاق سواهی ما کسی موجد نیست پس اگر توحید است
 که خدا را یک دانستن و دل را بغیر او بستن خاک است بر سر
 آن موجد که با چنین توحید شکرگت آمیز خود را از اهل توحید خوانند
 و با اهل الله که چنین موجد کذاب را در طبقات خود بینند بلکه شکر
 آنست که موجد صاحب حال هم باشد نه فقط صاحب قال زیرا که
 در قبیل و قالی که ما و شما در میان آمد آنجا موجد نیست که برود فقر از
 خاکساران و خود رفیقان و شمسواران موجدین خیر و بیت نه که
 سر تبر است فلندری و اندک نه هر که آینه ساز و سکندری دانند
 حالانکه بلیاقت ظاهری کسی موجد نگشته که بلاوت زنی و چرب
 زبانی و ابد فریبی خود را موجد بیند و در نهج الله در خوشتری و علی الجبار
 معتزله و میر باقر و اما و نور الله شو شتر می و کور قاسم شعی در قیامت

چه کم بودند که از او شان کسی موجود نه بر آید و جمله و با همه در اتباع
 بر دو شیخ نجدی بجمالت موجود محمدی برخاستند و نقلی آن محمد
 محمدی شدند که از با هم تا جدید جامع جمیع مذاسب اهل هوا و
 منکر شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آید اما بتبانش
 دست از اتباع او نمی برد از پس از اینجا باید فهمید که شیخ نجدی
 و اتباعش در انکار شفاعت همه معتزله اند نه از اهل سنت و جماعت
 لکن ابراهیم زعم باطن متبانش که خود را محمدی می بینند انجیز
 قول از خرافات شیخ محمد بن عب. الوهاب نجدی که در کتاب التوحید
 موجود است نقل کردم تا پیر وانش را سند گردد و بداند که شیخ ما
 در اتباع سنت موافق اهل هوا بودند موافق اهل الله قال
 النجدی فواحد لعبد النبی و متبعه حیث یعتقد ثم شفعائه
 و اولیائه و هذا ارجح انواع الشکر یعنی کسی می پرستد
 پیغمبر را و متبعان او را با این طور که آنها را شفیع و ولی خود عقاقدی کند

حال آنکه این قبیح تر از انواع شرک است ایضاً فقد ثبت بالنص
 المقرآئین ان من اعتق للنبی و غیره ولی فهو ابو جهل
 فی الشرک سواء اذین پیس ثابت شد تبصریح از قرآن که هر که
 اعتقاد کند نبی و غیر او را ولی خود پس او ابو جهل در شرک برابراند
 ایضاً و قد نفی الله تعالی الشفاعة فقال لا تنفعهم شفاعة
 الشافعين و قال ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر
 یعنی و هر آینه نفی کرد الله تعالی شفاعت را و فرمود که فایده نمیدهد
 آنها را شفاعت شفیعان نسبت شمار کسی در زمین ولی و نصیر ایضاً
 ایها الجانین الا تقولون یا الله و هو حکم فامی حاجت
 الی الحجر الی محمد و الرجوع الیه یعنی ای دیوانه با چرا نمی گوئی
 یا الله و او همراه شما است پس چه حاجت دارید آمدن بسوسه محمد و
 رجوع کردن بجانب او ایضاً و الا فبیارا و ایا مرمم الله شیخی
 یخافون و لا استطیعون التفتیش فی حکم و سوال

عنده شایسته یعنی در غیر آن راه وقتیکه خدا حکم نیکند بچیزی آنرا می برسد
 و بار دیگر از خدا پرسیدن نمی تواند پس بغیر از حکم از خدا چگونه خواهد
 گفت ایضا و الحق ان الشفاعة لا تشفع عن الله عز وجل یعنی
 و حق آنست که هر آینه شفاعت که این شفیع پیش خدا ممکن نیست ایضا
 فانما لا تكون الا بان کون الشفیع وجهیا فیخالفت الشفوع
 الیه من عدم قبول شفاعة فوات مطالب محتمه میرجو با
 من الشفیع لکنه تلیم او معا و ناله و اما ان یکون الشفیع
 تجویباً یعنی من عدم رضاه و بذان استیجابان فی شانہ
 فعمالی عما یجوزون یعنی چگونه شفاعت یا بانیتوری شود که شفیع
 و جابست داشته باشد پس شفوع الیه اگر مخالفت کند بان شفیع در عدم
 قبول شفاعة او می ترسد که اگر قبول نکند مثلا بیکه بان شفیع در عدم
 قوت می شود ازین سبب که آن شفیع مددکار و معین او است و
 یا اینکه آن شفیع محبوب او است که نارضا نندی او شفوع الیه را

الممبداً يمكنه من هر دو شفاعت پیش الله تعالی محال است فقط
 آگاه باش که در مخالفت اهل سنت محمد بن عبد الوهاب بخدی
 تبع و مقلد تقی الدین ابن تمیمه است چنانچه در کتاب التوحیدش
 انه که وكفاك قدوة في ذلك شيخنا تقی الدین ابن تمیمه
 والموفقون لا يتابعه رضوان الله عليهم اجمعين یعنی و
 کافست درین امر پیشوای ما شیخ تقی الدین ابن تمیمه و پیروان او
 و آنکه شیخ محمد کتاب التوحید بنا کرد از ذخیره پدر خود بنا کرده از جا
 دیگر چنانچه خودش در کتاب التوحید نوشته است که اما بعد فهمذا
 لتفصیل لما اجمله و تلخیص لما فصله المولى المستطاب
 امیر المؤمنین امام الموحدين الشيخ عبد الوهاب طوبی له
 حسن باب اقتصرنا ههنا من كتابنا الكبير لتسهيل الضبط
 على كل قارى من الكبير والصغير مرتب على بابین الباب
 الاول في رد الشرك والباب الثاني في رد البدعة

الباب الاول في رد الشرك وفيه خمسة فصول **لفصل**

الاول في تحقيق الشرك **تقسيمه و تقسيمه** وانك شيخ محمد ابن عبد الوهاب

نجدي كه در باب شفاعت بالاذن آورده كه انست فان شفاعته

لما كانت مقيدة بالاذن كانت كلاً شفاعته يعني آئینه

شفاعت وقتيكه مقيد شد باذن پس شدن و نشدن آن شفاعت

برابر است و دوم انست و اما شفاعته بالاذن التي كلاً

شفاعته وهو المذكور في القرآن والحديث فحما لما

انها لا تكون لاهل الكباير الذين ماتوا بلا توبه

يعني وليكن شفاعت بالاذن كه شدن و نشدن آن يك است

وآن مذکور است در قرآن و حديث پس حال او انست كه تركب

كبيره اگر بي توبه بيمير و شفاعت او نخواهد شد و انكه شيخ محمد ابن

عبد الوهاب نجدي در كتاب التوحيد سلمانان را مشرك قرار

داده است از انجمله كه انست اعلموا ان الشرك قد

شجاع في هذا الزمان وواع والامر فوال الى ما وعد الله
 ويقال وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون يعني بدعيه
 كهبر آئنيه شرك درين زمانه جا گرفته است وچنانكه الله وعده کرده بود
 همچنان شد الله گفته بود كه غيبت مسلمان اكثر مردم مگر آنكه شرك ميكنند
 و در دم انيست - وظهر ما قال رسول الله لا تقوم الساعة
 حتى تلحق قبائل من امتي بالمشركين وحتى تعبد قبائل
 من امتي الاوثان رواه الترمذي وعن عايشه رضي
 قالت سمعت رسول الله يقول لا يذيب الليل و
 النهار حتى تعبد للآلات والغريمي فقلت يا رسول الله
 ان كنت لاظن حين انزل الله هو الذي ارسل سوله
 بالمدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره
 المشركون ان ذلك تا ما قال انه سيكون من ذلك
 ما شاء الله ثم معبث الدرسي اطيبه فتوفى من كان

فی قلبه حبه متخول من الایمان فقی من لاخیر فیه فیرحون
 دین آبا ستم رواه مسلم فانما نری عامته فی هذا الزمان
 مشرک کا یعنی ظاہر شدہ اندکہ فرمودہ بود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ نمی آید قیامت تا وقتیکہ طبع نشوند قبایل از امت من باشند کان
 تا حدی کہ پرستش نکنند گروه از امت من اوثان را روایت کرد
 آنرا از نزدی و از عایشہ صدیقہ فرمودہ کہ گفت شنیدم از رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمودند قیامت نمی آید تا وقتیکہ عبادت
 کرده نشوند الات و غری پس گفتیم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 من میدانستم و قتیکہ فرستاد خدا آیہ ہواذی ارسل رسوله الی آخرہ
 با غیظ و کغلبہ دین حق تا آخر جانند فرمودند کہ تا آنوقت نخواہد ماند کہ
 خدا میخواہد باز خدا میفریاد یک ہواسی پاک پس ہمیدہ اندکہ دروش
 برابر دانہ خوردل ایمان خواهد بود و همانند آن مردمان کہ دران ہسج
 بہتری و خیر نیست پس ہمہ میگردد بر دین پدر و پدیر کلان خود روایت

که در این رسالتم تجدیدی میگوید پس مایم منیم درین زمانه سایر مسلمانان
 را مشرک آنتهی اکنون بخدمت جمله و هابیه گزارش نیست محمد شما که
 حدیث ترمذی و مسلم را بطور تاویل تحریف کرده بر ندیدید مطلق خود سندی
 آورده از مردش معلوم گردید که در زمان او قیامت گذشته زیرا که نزد
 او همه مسلمانان مشرک گشتند و اگر نزد شما محمد شمار است گفت پس
 پدرش و تبعانش ایمان خود را چگونه سلامت بر ندید زیرا که در زمان او
 همه مسلمانان که در دل شان برابر دانه خردل ایمان بود مردند لیکن
 آن قیامت موعودگی گذشته در زمان او و یا در زمان شما و یا در آن
 زمانه که در علم الهی متوقف است بر تقدیر اول ایمان او را شما از کجا
 یافتید که باتباع او پرداخته محمدی شدید و بر تقدیر ثانی که آن خوب
 کذب است ایمان شما کجا رفت که به پیروی پدرش شما و بانی محمدی
 بهیغاسید و بر تقدیر ثالث یعنی آن قیامت که در علم الهی جلشانه
 منحصر است آن قیامت اگر در زمان تجدیدی گذشته پس در آن زمان

سخن کذب نجدی دیگر علامات قیامت هم یافته فشرده بود که به پیروی
 آن کین دشمنان خود را محمدی می دانید پس اگر محمد بیت انبیت است که در شما
 موبد است در عیسایان را بر حال شما خنده بگیرد و حال آنکه محمد بن
 عبد الوهاب نجدی که در اتباع او شما خود را محمدی می بینید
 شک نیست که آن مخرف از حلقه اهل سنت و جماعت برون آید
 مرشش و اگر دید که آواز محرفین معتزله و خوارج است نه از اهل سنت و
 جماعت زیرا که شفاعت منقذت پیش اهل سنت عام است هر
 مسلمانان را اگر چه در گناه کبیره نبی توبه بمیزند الا ماشاء الله
 ورنه توبه روم مرگ یا پیش از مرگ بر اهل کبایر و صغایر در دنیا
 خود شفاعت است نه در قیامت که نوبت شفاعت بشفیع و شفوع الیه
 رسد و این مشهور است که هر کس حساب پاک است او را از
 محاسبه چه باک پس شفاعت بر آن اهل معاصی است که در
 معصیت بلا توبه بمیزند اگر او تعالی جل شانہ خواهد بر حمت کامله خود

یا بشفاعت شفیع او شانرا عفو فرماید بلکه یقین بآید هر که شفاعت
 بر اهل معاصی در قیامت خواهد شد نه بر اهل کفر و مشرکین
 و کتب تفاسیر و عقاید اهل سنت ندیده آید که تفسیر جابجا کرده
 است الشفاعه حق لاهل الکتاب و در حدیث از صحاب کرام
 هم آمده که فرمود که ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند که یاد گیر از سن
 ضحاک که **وَمَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** در قرآن بر
 مشرکین است لیکن بر اهل مومنان شفیع و نصیر بسیار اند تا بر
 این مولانا شاه عبدالعزیز علیه الرحمه در تفسیر مخزومی زیر آیت
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا يَشَاءُونَ که فرموده اند یکی نیست بآید دانست
 که مستزله باین آیت در نفی شفاعت تمسک میکنند و می گویند
 که روز قیامت شفاعت نخواهد شد لیکن نمی فهمند که در این
 آیت نفی شفاعت از طرف کسی است که هرگز شکر نعمت الهی
 نکرده باشد و آن نیست مگر کافر و شفاعت در حق کافر بالاتفاق

مقبول نیست ایضاً فیه آیات و احادیث بسیار دلالت بر
 وقوع شفاعت می کنند پس تخصیص آیه لا بد است با بولانا
 علیه الرحمة فرموده اند که احادیث متواتره بیان کردند که غیر از
 کافر در حق همه اهل معاصی حکم شفاعت خواهر است در این معلوم
 شد که محروم مطلق از شفاعت کافر است و بس و مناسب
 سفاهت هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام بر آن
 خیال مناسب اهل کتاب و هم شرابان ایشان است که در آن
 که با وجود کفر بزرگان ما را از عذاب خلاص خواهند ساخت و دوم
 آنست که نولانی مدوح علیه الرحمة در تفسیر عنقریب نوشته اند که
 اهل قبله از این سکه اشتباه عظیم رو داده که بعضی از ایشان
 مرتکب کبیره را وعید قطعی و ایمی ثابت میکنند و می گویند که اگر حساب
 کبیره بی توبه بمیرد حکم او حکم کافر است و همین است مذنب معتزل
 و خوارج الی آخر ما قال و بعضی از ایشان وعید قطعی منقطع را

برای او ثابت میکنند و می گویند که او شایان عفو ندارد و البته مغفبت
 خواهد شد اما عذاب او منقطع خواهد گشت و آخرها به بهشت خواهد رفت
 و همین است نذیب بشر مرسی و خالدی و دیگر جاهلان بے وقوف
 و بازمی فرماید که نذیب صحیح که صحابه و تابعین آن را شروعاً بیان
 فرموده اند و اهل سنت و جماعت آن را اختیار نموده است که تکلیف
 کبیره قابل عفو است اگر چه بے توبه بگردند و او مانند سایر مسلمین است
 در نماز، عبادت و استغفار و اعانت بصدقات و برات و در حق او شفاعت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت الهی را امیدوار باید بود بلکه یقین
 باید کرد که حق تعالی بر رحمت بیغایت خود یا شفاعت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم از بعضی مرتکبان کبیره عفو خواهد فرموده است و مولانا
 محمد اسمعیل شهید علیه الرحمه در رساله استقیم فرموده اند که ارباب این
 کمال و قتیق که با صلوات و اجتناب از می شوند سه فریق میگردند قومی
 بسبب کمال علم و منصب خود التفاتی باز آله مصائب و استحال

مشکلات از دل ایشان سر بر نمی زند اگر چه اورا پایه عرض حاجات
 بهم رسیده است بحدیکه دعاء او واجب الاجابت و تموز او
 واجب القبول گردیده و قوم دیگر در عرض حاجات و استجابت
 مشکلات و سعی و شفاعت گرم می باشند و قوم دیگر که در دل نشانی
 اوقتنامی استخوان مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث نشود
 لیکن زبان نمی کشاید الله تعالی دعاء حالی ایشان قبول
 می فرماید و ایشان را بلکه سایر عظمای محافل قرب را مطاع
 می سازد که ایجاد این امر محض بر استرضای ایشان و تنفسند
 اقتصای قلبی ایشان منتهی گردیده الی آخره و مولوی محمد موسی
 صاحب مرتون مختلف الصدق مولوی رفیع الدین صاحب نلیه الحرمه
 در رساله حجتہ العمل نوشته اند که حضرت جناب خلاصه العلماء حجتہ
 الله فی الارض حضرت شاه عبدالعزیز قدس الله سره العزیز
 در رساله و بابیان در باب شکر بودن استعانت از غیر خدا

نوشته اند اعلم ان الاستعانة بغير الله والرجاء له
 بوجهين احد هما ان يكون على وجه الاستقلال في
 التماسه والايجاد ولا شبهته انه شرك وثانيهما ان يكون
 على وجه الاعانة والارشاد بوجه التدبير والشفاعت
 اول دفع الشكر ولا شبهته انه ليس بشرك او ورد في الاحاديث
 يا عباد الله اعينوني ويا محمداني اتوجه بك الى ربى
 وورد في اعداد الحسنات اعانتة المملوك وكذا ايقاع
 الرزق عند غير الله على وجه المواسات والمراعات
 ليس من الشرك في شئ الى آخره يعنى بايد دانست كه بدواز
 غير خدا خواستن و دعا كردن و قسم است مگر اينكه در ايجاد و تامين غير
 مستقل فهميدن اين بي شبهه شرك است دوم اينكه بطريق تدبير و
 شفاعت كه آن بطور اعانت و ارشاد است و يا برامى دفع شر و
 اين بيشك شرك نيست چرا كه در حديث آمده است كه اى بنده گان

خدا اندو کند مراد ای محمد بیشک من متوجه میشوم از واسطه تو بسوی
 خدا و بدو مضطر گردن در حدیث از شمار حسنات است و همچنین است
 طلب رزق از پیش غیر خدا بطریق مواسات و مراعات که آن بوجوب
 شد که نیست در چیزی و مولانا شاه ولی الله محدث دلبوی علیه الرحمه
 در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله فرموده اند اخیر فی الشیخ
 ابو طاهر عن اوستاذ القشاشی انه کتب الی ابی بنی صلی الله
 علیه و سلم کتابا فی بعض حاجاته صورته یا رسول الله ^{صلی الله}
 علیک انت اقرب الی منی ام ینذ فحیی قریب منی و
 ان بعثت الا ما شفعت منی و منی قضا کلهما الذی یتیم و
 الاخر و یتیم یعنی خبر داد مرا اوستاد من شیخ ابو طاهر از اوستاد و قشاشی
 که آن نوشت نبی صلی الله علیه و سلم را عرضی در کدام حاجت خود که عبارت
 آن نیست که یا رسول الله بر تو درود فرسیدم تو نزدیک تر هستی بسوی
 من از من بافتی پس همراه حق قریب خود را از من اگر چه بعید هستم

شفاعت کن بر اے من وحل کنان پیش خدا همه حاجات مراد و دنیا
 و آخرت انتہی و آنکہ عبد الرحمن سہ ہندی از اہل ہوا پریدہ در پنج
 بیسان طریقت مکشوفات خود را کہ در مکتوبات الف ثانی وا کرد
 غرضش آن بود کہ از اہل طریقت مخالفت نیز و وسلوک شان ہمہ بر ہم
 خورد و یا آنکہ مکتوبات ہمہ از آوردہ عبد الرحمن سہ ہندی است کہ
 در حلقہ نقشبندیہ علیہم الرضوان بزرگ جدید آمدہ بنام الف ثانی
 علیہ الرحمۃ شورش کرد چنانچہ عبادت حضرات مجددیہ علیہم الرضوان
 است کہ تفسیر احمدی بنام حضرت مجدد علیہ الرحمۃ برآمد و تفسیر طنزی
 بنام ظہر جان جانان علیہ الرحمۃ برخاست ورنہ حضرت مجدد علیہ الرحمۃ
 کہ یک جم غفیر از علمای ربانی بر کمالات و فضایل او شان متفق اند و
 شک نیست کہ آن بواسطہ بلوغ علم نبوت و وسیلہ وصول الی حکام طریقت
 ہم از ائمہ اہل توحید بودند و در زہد و ورع یکتای زمانہ خود است یکویم
 اگر چه از اسرار او شان آگاہ ہم اما سنا فقانہ ہم نمی گویم بر اے آنکہ خیلے

از اهل الله در سلسله او نشان گرفتار آید و در حلقه بگویشان او نشان
 می نمایند و اگر چه در سلسله او نشان میتم فاما متقدیر حال او نشانم
 زیرا که از ثقات بسامع می آید که او نشان در عهد خود نظیری نداشته
 و تا این هم از او نشان کسی برخاسته که با او نشان این مبرسی زنده
 پس بگویم مکنه با آنکه در هر حقش و رنگ دیگر در او از آنجناب
 باست یغری نسبت مکتوبات با آنجناب نبلی و هم در او است آنکه
 مکتوبات بر آن خود بینی و کلمات زنی و گزینگی می نماید تا آنقدر که نسبت
 مکتوبات با آنجناب کرده آید باشد که از قبیل تشابهات او است که در
 فهمیدن آن همه قاصر و معذور اند کسی مخفی نگشته که در سوی فهم اسرار
 او نشان نماید سوای عبد الرحمن سر تنه بی که آن بیچاره نامراد بر در
 مجد و علیه الرحمه دم در مری می و مرادی زد که من هم می دانم اسم به هم مراد
 جل شان و از وحدت الوجود گریخته در وحدت الوجود بطریق نقیض
 نسبت و تم سلسله ارادت خود را بلا توسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

یافت اعلیٰ متصل ساخته بدخوردانامیب مناب یرالقه می دیدار و یک
 راوت خود را بمحی الرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بواسطه کشید
 رسانیده اادت و گیرش مافقه توالی در سلطنت بنیش را قبول نمی کرد
 زیرا که عبدالرحمن بنجل افندار باب توبه در چپ و راست خاک عینت بنجیل
 با کسب طلب از اربابا خویش بودا او و داشت که از عین توبه بر آمده بود و حشر
 که از کربوش نزد قیس از ان مرید محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 بود و هم سر به او می شد و بر آن دولت را ملت بنورد و اطفال قرار داد
 مثل اسمعی الله علیه وآله وسلم ناخوانده یعنی اقی نمی آمد و با که ناخوانده یعنی
 مانند اسمعی الله علیه وآله وسلم با انون بر سنده این دولت حاضر نمی شد
 که بدون طلب دست دراز کرده در نرم توجید از خوان نعمت چند نعمت
 جریب دشمن بنیز و خود را است گفته شریک دولت نبوت میشد و خود را
 تابع دیده از اصالت بی مهر و نمی ماند و خود را اولیسی دانسته بخلاف
 حضرت اولیس قرن رضمرنی حاضر و ناظر میداشت و بفضل تربیت یافته

و بر او آستینارفته خاص سلسله خود را سلسله رحمانی میدهد سلسله غیر خود را
 و خاص لایقه خود را طریقه سبحانی می نمودند طریقه غیر خود را و خاص خود را عبد الرحمن
 قرار میدادند غیر خود را و رحمن جلش از آن خاص رب خود میگفتند رب غیر
 خود را رحیمین را خاص مرئی خود می انگاشتند نه مرئی غیر خود را و
 که کسی از ما سواد الله نسبت که از رحیم الرحیمین غیر همه مرئی آن نباشد
 پس عبد الرحمن سر مندی بیچاره چه خصوصیت داشت که تنها از راه
 تنزیه رفته از اسم و صفت جز ذات اقدس تعالی نمیخواست کاش آن
 نام را و بان او عامی تصوف دانی و نکته چینی و حرف گیسری و در قیقه فهمی
 و انشا پر دازی و سخن رانی مخالفت با سرداران اهل توحید هم
 نه نموده یکی از فرقه سوحیدین می شد و این لفظ سبحانی که الف ثانی
 علیة الرحمة بیرون از صحو از آن حرف زده بود و آن حرف سبحانی که
 بسطامی علیة الرحمة بسکر از آن برخاسته بود و آن نام او را می بایست
 که هر دو را در عرصه وحدت یکی دیده از اسم و صفت جز ذات اقدس

نقالی نمی خواست و زنه جناب احدیت حبل برهانه موحد را بر آس
 آن نه آفریده است که در سینبلی کینه اش و سبحانی نقش مند و یک
 آنکه از دایره نفس برآمده و دیگری اینکه ماورای نفس و آفاق است
 و آن سبحانی که از دایره نفس نه برآمده تشبیه است که لباس تشریه پوشیده
 و این سبحانی که ماورای نفس و آفاق است تشریه است که گردی از
 تشبیه بوسی نرسیده و آن سبحانی که لباس تشریه پوشیده سر چشمه ایست که
 از شکر جوش زده و این سبحانی که گردی از تشبیه بوسی نرسیده این
 مدعی از عین معجور برآمده است آبی غافل آن سر چشمه شیرین که از سبل
 وحدت بر آس نشنگان اهل توحید جوش زده بود آن سر حلقه حضرات
 مجد و به در علوم مراتب خود که تو از آن آگاه نیستی جدا از آفاق و نفس بود
 نه آنکه در دایره نفس جوش زد بلکه در دایره نفس نمی گنجید و نه دایره
 نفس را در حلقه سنان آن سر نشامی موحدین راه بود و نه خود
 را در محفل زندان آن سلطان السالکین نشانی که تشبیه لباس

تنزیه پوشت سمار اللہ شمیم چارہ را چه قدرت است که در عالم
 ناسوت بلباس تنزیه آید بلکه آن تنزیه نیست که در عالم حساب
 است که او کسی بلباس شود از تشبیه را در لباس او مبر بار صفت که
 تنزیه را حاجت بلباس نیست که در تشبیه آید زیرا که تنزیه از جمیع اجزا
 و لوازم و اسباب تشبیه منزله مبر است و در نه هر جسم تشبیه لازم
 می آید و این محال است و آنکه هر چه تشبیه علیهم الرضوان اسک
 جوش زده بود آن شسوار را الیه موت بچنان بود که در عین صحو غرق شده
 بجز او بس زیرا که این از هم صفت جزذات اقدس تمام است
 نمی خواست تشبیه این پرده را خود را در تحت گذاشته فوق عالم
 اسما و صفات جزذات حق قعالی نمی یافت که خود را امر باری الهی
 و مجتبی فضل و کرم نامتناهی میدید و بالای مقام خلفای ثلاثه
 و اهل بیت و جماله اولبار اللہ جای خود را در محاذی مقام حضرت صدیق
 میگفت و نهایت را با بیت و بدایت را نهایت تصد زنده نقوش

می نسبت که نهایت دیگران در بدایت با من است و آنرا می شمارد
 هنوز از امر کز خاک نه برآمده و در زیر ملکوت و حیروت از بدایت به گمنام
 نهایت چرخ میزد و آن عنقاسی اوج گیر از همه بالا بجائی رسیده بود که
 اثری از بدایت و نهایت در آن نبود که نهایت دیگران را در بدایت
 خود مشاهده میدید و این راست است که هر که در اندیشه از بدایت
 و نهایت به خود وارد که خود را در بر آید پسندید بدانی که پیش از باب توحید
 توحید صفت واحد است نه صفت من و تو بلکه نامن و تو باقیست آن
 شرک است نه توحید و چون من و تو از میان برخاست آن فنا است
 که بر بقای واحد دلالت دارد و دیگر آنکه توحید وقتی که صفت واحد
 بر آنه معنی آن در حقیقت یک بودن و یک شدن میبخیزد و در نه
 یک دانستن توحید خام است پس ستر آن تمهید سابقه ازین محل
 داشت که جامع مکتوبات عبد الرحمن سرمنند است نه امام الهی
 ثانی علیه الرحمه که آن چیز را خدا نترسیده همچو مکتوبات بی سر و پای

خود را ملقب بکتوبات الفِ ثانی کرد حالانکه امام الفِ ثانی
 علیه الرحمه بآن رتبه عالی اینقدر کج فہم و مہوش نبودند کہ پیر بران
 خود را از خود کمتر میدیدند و کسانیکہ از نہایت خیر میدہند و اسد اعلم
 آن کدام نہایت است کہ خود را در ان می یابند ورنہ راہ سلوک
 پایان ندارد کہ روندگانش بران استادہ پیش نروند البتہ
 بلند بہتان بہر جا کہ میرسند آنرا بد آیت خود می بینند نہ نہایت
 خود کہ نہایت را در بدایت یابند بلکہ تیز در بدایت و نہایت در راہ
 سلوک وہم است و آنکہ نہایت دیگران را بوہم در بدایت خود
 می یابند آیا از کجای یابند اگر از راہ سلوک می یابند در راہ سلوک
 نہایت نیست کہ از بدایت یافتہ شود پس نہایت را در بدایت
 گرفتن نہی از حماقت و بوالہوسی نیست زیرا کہ درین وہم بدایت
 ہم نیست تا نہایتش چہ رسد کہ متلونی در سنزل خویش بطرز نور اہ سلوک
 را پیچودہ بی نہایت را از بدایت و نہایت گید و با وصف کہ عبد الرحمن

سرزندی را از کج حج خود امام ربانی گشتن مجال است ورنه هر قابل
 باختراع و ابتداع خویش امام ربانی میشد و این ممکن نیست زیرا که
 این خاص منصب نبوت است که سه ای انبیا علیهم السلام کسی
 امام ربانی نگشته که خود را شریک و ملت انبیا بیند و ولایت اولیا
 را طی نموده و تحصیل کمالات نبوت خود را از اصالت بی بهره بیند
 و سلسله ارادت خود را با اولیای تعالی بلا توسط کسی متصل کرده خود را
 امام ربانی نماید که بعد از ارسال دور محمدی گذشت دولت احمدی
 رسید آنچه گفته انگیز عبد الرحمن سرمنهدمی بر ای آن بود که حضرت
 مجدد علییه رحمه مورد بلاست از باب توحید گشته سپهر بلایش
 گردید و آنکه عبد الرحمن نام دارد و کتبوبات گفت که محبت را در احکامات
 متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرط نیست این نکته اش
 بر آن بود که نزد متبعین این تمهید و غیره سند گردید که ابوحنیفه علیه
 الرحمه در اجتهاد خود مخالف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و نیز

الف ثانی علیه الرحمه که او را بنحیر یا میکرون می فرمود که محبت را در امور
اجتهادیه متابعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضروریست پس
بهویداشد که ابوحنیفه در اجتهاد خود مخالف رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بود که این نکته از الف ثانی بگوش آمد حاشا و کلا که امام
ابوحنیفه علیه الرحمه در امور اجتهادیه با جناب رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم مخالفت کرده باشند و نه کلمات غرور آلوده از زبان
مبارکش برآمد که خود را شریک دولت انبیا دیده هم پیره رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم می برآمدند و علی نه القیاس در مکتوبات عبد الرحمن
سه منهدی خیلی سخنها می بولموند است که نزد امام ابوحنیفه و امام الف
ثانی قائل آن مقبول در گاه نیست و نه امام ابوحنیفه و امام الف ثانی
خود را با امام ربانی شمرت و او ندونند خود را خادم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم گفتند که با صحابه رضی الله تعالی عنهم و جمعی همسر
خنیز بلکه آن سرد امام خود را برابر خادمان خدام انتخاب نمیدیدند

که ارادت شان قبول و ساطت نه نموده اجتهادشان مخالف رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم افتد البته اجتهادی که بار رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم مخالفت دارد آن صرف اجتهاد عبد الرحمن سرسندی
 است که بعد الف اول در ابتدای الف ثانی که مهنوز نام تمام است
 بنام الف ثانی علیه الرحمه از مکتوباتش بطور آمدنه اجتهاد امام
 ابوحنیفه و امام الف ثانی ورنه سواد اعظم است مرحومه که در او نشان
 از همچو عبد الرحمن سرسندی در هر فن زیاده تر محقق گذشته اند
 عبد الرحمن سرسندی را گذشته فتوی از اجتهاد امام ابوحنیفه
 و امام الف ثانی نمیکشیدند شنیده که در زمان امام ابوحنیفه و امام
 الف ثانی صد با محقق بودند که میل با اجتهاد داشتند اما پیش الملحق
 نشانی از او شان باقی نماند مگر که سائیکه در شریعت با ابوحنیفه و در
 طریقت با امام الف ثانی موافقت کردند البته او شان در میان
 اهل سنت از مجتهدین شریعت و دقیقه شناسان طریقت گشتند

پس اجتماع و شریعت که مخالفت طریقت نیست یا رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم مخالفت ندارد و اگر در آن اجتماع می است که در
مکتوبات از عبد الرحمن سرسندی بظهور آید که او او قش قبول و سنا طبت
نمی نماید و زنه این شریعت و طریقت هر چه می یابند بواجب می یابند که
آنهم از طفیل جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است نه از
جایی دیگر که ارادت شان با و تعالی عزرا همه قبول و سنا طبت نمود
از اجتماع و شان در چپ و راست مخالفت خیر و پس عبد الرحمن جناب
بنده که مکتوبات خویش را مکتوبات امام ربانی قمر زاده گفت که
سجانی من نه آن سجانی است که بطامی بر این قائل گشته حال آنکه
این نقشه عبد الرحمن توی از و دنگ نیست اول آنکه اگر طامی
علیه الرحمه در کمال خویش نرزش ناقص بر آید باز او کامل از کجا آید
که پیشوایش ناقص بر آمده باشد یا وصف که یک ار او قش به واسطه کثیره
بمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میرسد که در آن واسطه کثیره

یکی از اکل او شان بسطامی علیه الرحمه بود که بدون او شان کسی در
 خاندان او شان کامل نبوده که بسطامی علیه الرحمه را از خود ناقص بیند
 پس آگاه باش که هر که در اجتماع و طریقت پیروم شد خود را از خود ناقص
 بیند شک نیست که آن مفتخری خود ناقص است که نقص خود را بنقش مرشد
 خود می بیند و شکران نعمت اگر آن بود که جلیق عبد الرحمن را پاره کرده پس
 بهتر از آن کفران نعمت است و دوم آنکه اگر پیش عبد الرحمن بسطامی
 علیه الرحمه ناقص برخاست پس او از کجا کمال آورد که از طفیل بسطامی
 علیه الرحمه سینه سینه باور رسیده باشد و اگر از آن سلسله اش
 بسطامی علیه الرحمه ناقص افتاده باشد که از آن ارادت عبد الرحمن به الله
 تعالی قبول و مساطت نمی نمود پس درین شک نیست لیکن از جناب
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تادم او در خاندانش چه گذشته اند
 که بسطامی علیه الرحمه تنها در سواد اعظم ناقص گذشت و سر سندی در
 کمال خویش مجرب از سواد اعظم جدا افتاد پس خاک بر صاحب را و تکیه

از همه تنها خیزد و مصداق من یشاقق الرسول من بعد تبیین له
 المدی و یلتج غیر سبیل المؤمنین قوله ما لولی و لصلوة جنهم
 و سادات مصیر او اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ
 شذ فی النار گردد و قال الله تبارک و تعالی
 یسل بریانه قل یا اهل الکتاب لا تغلوفی دینکم
 تخیر الحق و لا تتبعوا الهواء قوم قد ضلوا من قبل و
 ضلوا کثیراً و ضلوا عن سواد السبیل تمت بالخیر

قطعه تاریخ از نتایج افکار که با جناب منشی حافظ نظام احمد
 صاحب انداز تخلص مهتم ریاض الاخبار رئیس اعظم شهر خرابه

طبع گردید نوشت نسخه زیبا طرز سے	لطف طبخش شده هم پنج نشین اعدا
بر سخن زخم فرشتانه گذارد یارب	نیشتر بر دل بهنگامه گزین اعدا
حرفها صفحه نشین یا پیر سیکاری نوشت	قطره های عرق شرم و حسین اعدا
سر اعدا زده انداز بسال طبعش	بر زدم صاعقه خرمین دین اعدا

سلسله کشائی زلف سخن کجهره جهان نواز قدسی پیکر آسمان
 فریب تقریظ نسخه الاستواء علی الاستیلاء مصنفه سخنور زیاندین
 عالم معقول و منقول جناب مولوی غلام محمد خان صاحب
 حنفی مازندرانی از منشی سید ریاض احمد صاحب ریاض
 تخصص مالک ریاض الاخبار خیر آباد اوده ضلع سیتاپور ^{فقیهانه}
 ایمان به یزدان نیاز گزار است که طاعتتم رصه نیاز کاری رسید
 و ناز کاریم بحویت لطفی جهان نواز که جان نوازش از حسن قبول
 لب محبوب رنگ با استعاره داشت جوهر آینه دلم زد شادوم
 به نازها که نامم به طاعت آمد و طاعتتم بنام بیچارگی خوشگی ^{گشتم}
 را بوجود آینه سرشت و رونمایی از حسن قبول داد و دیدها به تماشای
 خواهم حسن و پندار من که تر بودن خاکم به جوش انفصال لطفی از
 سرشت آنچنان داشت که پنداشتتم را وجود هر زده به شرم
 ناروانی جنس روزگار بودن طلسم از بیضه عمقا اعجاز میگرد

چشم کشوده اند بگردارهای من مهزائیده نامیدم و از کرد و پیش ساز
 خاکم نگار پایش باد که خضاب احدیت نیاز بایه کشمش ناز طلسم
 از لطف طاعت به شکستن رسید باز طاعت تلخه ماند منتقم بارز و
 طاعت وقف سجده باد که بشرم ناروانی جنس روزگار آئینه ام
 به صفار سید و گوهرم بیش به آید عمرم بجا جز نوازیش سر ایا کشی
 نت را شعله کرد یا آن وقتی از عمرم نمی رود که صلح از نشت
 نا آغاز کیف ندارد و نظری از دیده ام جلوه برون نه نهد که
 حاصلم به لطفش نباشد هر چند زمانه بان کار ساز است که باز تا
 هم نه سازم و ز روزگار که بر سرم سبت دور مانم اندرین آن شوب
 حوادث روزگارم وقتی ندارد و عمرم به لطفی نمیکند از آن شوب کمتر
 به چشم پنجار من است گوئی صاحب روزگار ساز بجای من است
 شکوه به لب سخن فروش و لب به سخن فروشش نموش بود که
 و قتم صلح از منجا ضبط و مشغله منت گذاری از شمار لطف جلوه

بچشم کشائی دادم و دیده برزوم - تماشا برقص او فتاد و جلوه
 به نظر او در شعله بطور عالم فرود دیدم - و برقی به شعله فروزی جهان
 سوز - رخ تا فتگان جمال به شوخ کاریش دامن از ناخن چینی چشید
 و چهره فروزان حسن به عشو طرازش چین استین بموج شعله می شکند
 دیده به ادایش دل به چشم مردم گذارد - و هنگامه گزینی به تنگ
 و سستی دل حشرستان جلوه می نماید - نه گویم مگر باکر شده طرازی
 ستم بگیر سخن و پیکر آرائی سخنور که دلفریبان را به دین فریبش
 کاری و پاداش از همه رفتن بنجاری افتاد هر چند پیشینه بساط
 افروزان بزم گفتار شمعها رخ از نقاب فانوس کشیده بدست
 موج باوند خرام سر بر بگذر گذشته و گل بکف موسوی بهار داشته
 معجزه کاری دید بیضا ساخته اند مگر این که من میگویم اثر گذار گذار
 شمعهای آن طلسم کاران است هر چند شکفت آور طلسم را به
 سامان گفتن فرو نشسته خاکی نگویم مگر باعجاز کاری این بالا

جوہری غیر از فرما خاستگی دعوی ہم نما نم دیده در ان بنظر سے از
انصاف این گنجینه گرانمایہ کہ بنام الاستواء علی الاستیلا
گہر نشان دامن روزگار است شجر انعمای ہر گداز بکف آورد
تابش جلوہ بہ عرشیان دازد و جلوہ فروزان بزم عرش سیارگان
بہ نثارش می گذارند و در باب آگہی بایمان ایمان من بظہن
حق پرورد ہی بکارم سر و سامان من است یار سپ این گشود
بساط سخنبوری بہ شمع فروزی ایمان از جلوہ کاری نور سست
فروغانی و لعل شمع بساط افروزش باقیما من لعل شمع جمال
یزدانی وقف درختانی باو نخط

خاتمة الطبع

ایزد سپاس دین دینی سالہ اخیر در تحقیق عقائد حقہ فی رسالہ الاستواء علی الاستیلا تفسیر مختصر
ناضل موقوف صدق گوئی شہود بلوی غلام محمد انصاف صاحب مکتبہ فرہانہ بنانہ لطف محمد شاکر علی
شہر خیابان مقام لکھنؤ طبع و منشی تو لکھنؤ رضا شاہ تمبر دارہ طالب ماہ رمضان سنہ ۱۲۹۰ از گمانہ طبع آراستہ گردید

